

خود را با جمعی از سوار و پیاده به اسداده اعراب فرستاد و چون برابر اردوی سهام الدوله رسیدند جنگی سخت در انداخت ولی شکست یافت و میرزا قوما به مدد پسر از قلعه چم بلا درآمد، شکست یافتگان را فراهم آورد و در برابر اردوی سهام الدوله نسیمن نمود و سهام الدوله علی رضاخان بختیاری را مأمور به شیخون به قلعه چم بلا نمود و سواران بختیاری از آب رودخانه کردستان گذشتند و چند نفر سوار غرق آب فنا شدند و قلعه را محاصره نمودند با آنکه اهالی قلعه نهایت جلادت را نموده، ده نفر از بختیاری را هدف گلوله تفنگ نموده، بکشتند و بیست و دو نفر [را] زخم دار کردند، فتوری در حال سواران بختیاری نشده، قلعه را به قهر و غلبه بگرفتند و برج و باره اش را خراب کردند و چند توپ کوچک به دست آوردند و توپ بزرگی که از زمان نادرشاه در این قلعه مانده بود، چون بردن آن دشوار بود، آنرا درهم شکستند و میرزا قوما و میرزا محمد رضاخان بعد از فتح قلعه چم بلا، بیدرتنگ با همراهان خود از سواره و پیاده کوه گیلویه ای عود به بهبهان نموده، در نارین قلعه توقف نمود و سهام الدوله با اردوی چهارپنج هزار نفر سواره و پیاده از دنبال میرزا قوما وارد بهبهان گشته، نارین قلعه را محاصره نمود و میرزا سلطان محمدخان حاکم بهبهان که از اعمال میرزا قوما ناراضماند بود با چریک کوه گیلویه در اطاعت سهام الدوله درآمد و مدت چهارماه زمان محاصره شد و هرروزه به گلوله توپ، برج و باروی قلعه را سوراخ می نمودند و چون کار بر میرزا قوما تنگ شد، در نیمه شبی فرار کرده پناه به قلعه گلاب<sup>۱</sup> هفت فرسخ، جنوبی بهبهان برد و شرح آن در ذیل قلعه های کوهی فارس در گفتار دوم این فارسنامه بیاید و سهام الدوله، نارین قلعه بهبهان را خراب نمود و چون از حال میرزا قوما مطلع گشت بی تأمل به مصاحبت میرزا سلطان محمدخان به جانب قلعه گلاب رفتند<sup>۲</sup> و قلعه خداآفرین را محاصره نمودند و مرادعلی<sup>۳</sup> نام که از خویشان کلانتر قلعه گلاب بود از میانه طوائف ممسنی عود به قلعه می نمود، در بین راه گرفتار سواران اردو گردید و چون او را شناختند به حضور سهام الدوله بردند و سهام الدوله به او گفت سلاستی تو در راهنمایی فتح قلعه است و بس، مرادعلی دست بر چشم خود نهاد و کسی را روانه قلعه نداشت و حال خود را به خویشاوندان رسانید و چند نفر از آنها آمدند و به رسم گروگان در اردو بماندند و مرادعلی مواضعه نمود که چون در نیمه شب، میرزا سلطان محمدخان بیاید، قلعه را بی مضایقه به تصرف او دهم و به جانب قلعه برفت و به وعده وفا نمود و میرزا قوما، پیاده بگریخته به جانب بلوک ممسنی رفت و در بین راه گرفتار سواران لاریجانی که در این وقت در خدمت عباسقلی خان سردار لاریجانی<sup>۴</sup> از شیراز می آمدند، گردید عباسقلی خان سردار او را احترامی بسزا فرموده، به مصاحبت او وارد بهبهان شدند و میرزا سلطان محمدخان والی را با خود داشته از بهبهان روانه شیراز و از شیراز به طهران برده محبوس گردید و بعد از سه ماه دیگر به فرمایش جناب امیر اتابک، عباسقلی خان، میرزا قوما را گرفته به دارالخلافت طهران برده، محبوس نمودند و از مرض وبا، وفات یافت و بعد از دو ماه دیگر عباسقلی خان، میرزا سلطان محمدخان را گرفته، روانه شیراز داشت، پس عباسقلی خان

۱. (قلعه گل و گلاب) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲. در متن: (رفتند و آن).

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۸.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۹.

بی‌مداخلت غیر به ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان پرداخت و هر ناحیتی را به سرکرده‌ای لاریجانی سپرد [و] مشغول عاملی گردید و محمدباقرخان پسر محمدشفیق خان کلانتر طایفه نوئی از چهاربنیچه<sup>۱</sup> ایلات کوه‌گیلویه، اعتنائی به احکام عباسقلی خان نگذاشت و مدتی بر این سنوال بگذشت و عباسقلی خان مردمانی را از سرباز و سوار لاریجانی و چریک کوه‌گیلویه روانه داشت قلعه پلی نه‌فرسخ مشرقی بهبهان را که منزل محمدباقرخان بود به قهر و غلبه گرفتند و او را مقید داشته، به بهبهان فرستاده، در معرض عقاب درآمده، او را بکشت.

و هم در آن سال [۱۲۶۶]: امر، از مصدر جلال صادر گردید که در دارالخلافة طهران و سایر بلاد محروسه ایران بر سر معبرهای عامه قراول‌خانه ساخته، در هر یکی چند نفر سرباز برای محافظت منزل نمایند.<sup>۲</sup>

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز جمعه هفتم ماه جمادی اول سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاد و سلطان سلاطین عجم، جشن نوروزی [را] به آئین فریدون و جم بسر رسانید و وزراء و اسرا و سرکردگان افواج را مأمور ملازمت رکاب ظفرانتساب در سفر اصفهان فرمود و روز غره ماه رجب آن سال<sup>۳</sup>، سوکب همایون از دارالخلافة طهران نهضت فرسوده، از قزوین و ساوه و بروجرد گذشته و در پانزدهم ماه مبارک رمضان<sup>۴</sup> دارالسلطنه اصفهان را رشک روضه‌جنان فرمود.<sup>۵</sup>

و در روز بیست و دوم آن ماه، نواب والا، نصرت‌الدوله فیروز میرزا، حکمران مملکت فارس و محمدقلی خان ایل بیگی، ایلات فارس، وارد اصفهان گشته، مورد عنایت بی‌نهایت شاهنشاهی شدند.

و روز بیست و پنجم ماه شوال آن سال [۱۲۶۷]: سوکب همایونی از اصفهان نهضت فرسوده از کاشان و قم گذشته، روز هشتم ماه ذی‌حجه آن سال وارد دارالخلافة طهران گردید و نواب والا نصرت‌الدوله فیروز میرزا، از اصفهان از راه بلوک سرحد شش ناحیه و نواحی کوه‌گیلویه و ده‌دشت، وارد بلده بهبهان گردید و ایالت آن را به مقرب‌الخاقان مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری، عنایت نمود و نواحی آن سامان و بلوک ممسنی را نظم داده، از راه کازرون، در اواخر ماه ذی‌حجه این سال، عود به شیراز نمود و در ماه همین ذی‌حجه کتاب *تاریخ قاجاریه*، تألیف جناب مستطاب، مجموع آداب و علوم، مالک رقاب منشور و منظوم، فهرست صحایف فضایل، دیباچه دفاتر فواضل، مقرب درگاه حضرت خاقانی، مبرز محمد تقی سپهر تخلص کاشانی<sup>۶</sup>، صورت اختتام پذیرفت.<sup>۷</sup>

۱. چاربنیچه، از تیره‌های ایل عرب حباره و شیپانی است، فارسنامه ناصری ج ۲، ایلات مملکت فارس. در ترجمه، ص ۲۹۹ بجای نوئی، جوی آمده است.

۲. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۱: (چون از روز جمعه یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت) ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۲.

۴. برابر با دوم مه ۱۸۵۱.

۵. برابر با ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۱.

۶. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۶۸، روضه‌الصفا، ج ۱۰، ص ۴۸۵.

۷. مقصود جلد سوم ناسخ‌التواریخ است.

۸. درستن: (بزیرفت).

و روز هیجدهم ماه محرم سال ۱۲۶۸<sup>۱</sup> صاحب جلالت سآب میرزا محمد تقی خان فراهانی، امیر اتابک و وزیر ممالک محروسه ایران از وزارت کلیه معزول گشته<sup>۲</sup>، مأسور به توقف کاشان گردید و منصب جلیل او را به جناب جلالت سآب میرزا آقاخان نوری، اعتمادالدوله<sup>۳</sup> وزیر لشکر عنایت نموده، او را صدراعظم گفتند.

و در ماه صفر این سال، نواب والا نصرت الدوله برای نظم گرسیرات فارس از شیراز حرکت فرموده، از فیروزآباد و بلوگک صیمکان و قیر و کارزین و افروز و خنج و نواحی گله دار و ناحیه بیخ فال لارستان گذشته، وارد شهر لار گردید و میرهاشم عوضی لاری را که مدتها سر به عصیان کشیده، اعتنائی به حکومت لارستان نداشت، مأخوذ داشته، مقید فرمود و در ماه ربیع دویم این سال [۱۲۶۸]: از لار حرکت فرموده، به جانب بندرعباس که سالها در تصرف اهالی مسقط بود و در سالی پنجهزار تومان به عنوان مالیات به حکومت فارس می دادند و نواب معزی الیه با دو فوج سرباز عرب فارسی به سرهنگی رضاقلی خان عرب و سرباز قشقائی به سرتیپی مقرب الخاقان لطف علی خان ولد محمد علی خان ایلخانی قشقائی، وارد محال سبعه که نزدیک بندرعباس است گردید و دو روز بعد از ورود در قصبه فرگ، میرهاشم عوضی را بکشت و جنازه او را چهار حصه نموده، هر حصه ای را برای صاحب منصبی فرستاد، پس در قصبه طارم توقف فرموده، دو فوج سرباز و دو ارابه توپ روانه بندرعباس بداشت و بعد از گفت و شنود، مبلغی بر وجه مقرری افزوده، کماکان بندر و مضافاتش را در تصرف شیخ سیف مسقطی باقی گذاشته، در ماه جمادی دویم این سال [۱۲۶۸] عود به شیراز نمود.

و عید نوروز سنه سیچقان ثیل در روز بیست و هشتم ماه جمادی اول این سال [۱۲۶۸]<sup>۴</sup>: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریاری ادام الله بقاءه سور و سرور نوروزی را به پایان رسانید و از غرایب اسور آنکه طایفه ضاله باییه<sup>۵</sup> که خود را امت میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی می دانند در شهر طهران ازدحاسی نموده، کنکاشی چیده به خیال باطل که ناشی از حماقت و جهالت بود، در فکر ریاست و ملک گیری افتادند و در خانه سلیمان خان پسر یحیی خان میرآخور تبریزی که از پروردگان نعمت آن دولت خداداد بود، انجمن نمودند و بعد از اتفاق آراء، قرار دادند که دوازده نفر، دست از جان شسته، در حوالی نیاوران شمیران طهران رفته، چون فرصتی یابند، گزندی به وجود مبارک اعلیحضرت ظل الهی رسانیده، آن جماعت در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه شوال آن سال<sup>۶</sup> دو ساعت از روز گذشته که اعلیحضرت شهریاری برای صید و تماشا

۱. برابر با ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱.

۲. رك: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۷۹، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

۳. رك: صدرالتواریخ، ص ۲۳۲ تا ۲۴۸.

۴. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۲: (در ساعت هفت و سی و هشت دقیقه از روز شنبه) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷. (در هنگام تحویل سال در بلده شیراز ابری بالا گرفت و تگرگی پیارید که هر یک به مقدار نارنجی بود و بسیار مردم و مواشی را بکشت... قبایل حومه شهر چون پرده خیمه سپر آن بلا نمی توانست بود سرجل و طبق بر سر می گذاشتند و حبه های تگرگ، نحاس را درهم می شکست و حبه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش بیرون افتاد گفتند یک حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثقال برآمد) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۵۰.

۵. رك: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۴۴، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۰.

۶. برابر با ۱۵ اوت ۱۸۵۲.

سوار گشته از کوچه های تنگ نیاوران عبور می فرمود و معدودی از چاکران پیاده ملازم رکاب بودند، سه نفر از آن دوازده نفر بایی، تقدم جسته به هیئت ستم رسیدگان پیش آمدند<sup>۱</sup> و مانند کسی که دست در جیب و بغل برای درآوردن عریضه کند در خود می پیچید و نزدیک می آمد و شاهنشاه بی همال برای تحقیق تظلم آنها، سواره بایستاد و چون نزدیک شدند، اظهار تظلم کرده، از سه جانب حمله بردند و به جای عریضه مکتوب تپانچه آتش فشان از بغل درآورده، یکی از آنها سبقت جسته، تپانچه را به جانب شهریار آفاق رها نمود و گلوله و چارپاره ها خطا نموده، به ظاهر، آسیبی نرسانید و دیگری تپانچه رها کرده، باز در حفظ الهی بماند که شاطر باشی و نفری از ملازمین رکاب، با دشنه و کارد به جانب آن دونفر دویدند و به چندین زخم آنها را بکشتند که بایی سیم، تپانچه را به جانب خدیو زمان انداخت و اسب توسنی کرده، شخص همایون از محاذات گلوله بر یک جانب شد و گلوله خطا نمود و ده دانه چارپاره در زیر پوست کتف نازنین شهریاری، چنانکه استخوان را نخراند، جا گرفت<sup>۲</sup> و ملازمین رکاب چون این نامرد را بگرفتند و به فرموده شاهنشاهی او را برای مسئله نگاه داشتند و در این میانه یک نفر دیگر از دوازده نفر دستگیر گردید و چون آن خبر به شهر طهران رسید، اهالی محلات برآشفتنند که بی درپی اخبار سلامتی وجود مبارک شاهنشاهی رسید و مردمان را آرام نمود و چون از آن دونفر بایی گرفتار تفتیش حال را نمودند معلوم گردید که هفتاد نفر بلکه بیشتر از طایفه ضاله<sup>۳</sup> بایه در خانه سلیمان خان<sup>۴</sup> مجتمع اند و آلات جنگ برای خروج خود آماده کرده اند پس جماعتی از اسرا و اعیان به آن خانه برفتند و سلیمان خان و دوازده بایی را گرفتند و باقی بایه فرار کردند و هریک بعد از دیگری گرفتار شده به سزای نیت خود رسیدند و آن جماعت بایه را بعد از صدور احکام شرعیه بر وجوب قتل آنها، اولاً سلیمان خان را شمع آجین نمودند<sup>۵</sup> یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده در هر سوراخی شمعی فرو برده، روشن نموده، در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعهها به آخر رسید پس هریک نفر بایی را به جماعتی از بزرگان و اصناف نوکر و کسبه بازار سپرده، به کشتن آنها اقدام نمودند مثلاً ملا شیخ علی که بزرگ دینی طایفه بایه بود به علما و طلاب علوم دینی داده، او را بکشتند<sup>۶</sup> و کذلک باب فعلل و تفعلل.

و روز هفدهم<sup>۷</sup> ماه ذی قعدة این سال [۱۲۶۸]؛ پادشاه اسلامیان پناه، ادام الله عمره و شوکته، از نیاوران شمران تشریف فرمای شهر طهران گردیده، چشم عموم اهالی ممالک محروسه

۱. رک: روضة الصفا، ج. ۱، ص ۵۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۴.

۲. رک: روضة الصفا، ج. ۱، ص ۵۵۰، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۵.

۳. در متن: (ظاله).

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۸.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۴۰.

۶. در ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۴۲، آمده است که: (ملا شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را به چندپاره کرده، از دروازه های شهر بیابویختند). در روضة الصفا، ج. ۱، ص ۵۵ نیز آمده است که (ملا شیخ علی ترشیزی که خود را حضرت عظیم لقب کرده و رئیس و پیشوای این قوم خسیس بود بدست آورده بر حسب امر اعلی و فتوی علما حکم به قتل ایشان صادر شد). مشروح احوال او را در فتنه باب اعتضاد السلطنه، ص ۷۹، بخوانید.

۷. در متن: (هفدهم).

ایران را روشن فرمود.

و نواب والا نصرت‌الدوله فیروزمیرزا، والی مملکت فارس برای نظم نواحی دشتستان و دشتی در ماه ربیع‌اول، سال ۱۲۹۹ از شیراز حرکت فرموده، از راه کازرون و خشت وارد قصبه برازجان گردید و بعد از نظم نواحی دشتستان، چندروزی در بندر بوشهر توقف فرمود، پس برای نظم محال دشتی از بوشهر نهضت نمود و در بلوک دشتی مدتی، توقف فرمود و نظمی لایق بداد.

و در شب بیست‌وپنجم ماه رجب این سال [۱۲۹۹]: پانزدهم اردی‌بهشت جلالی که آفتاب در سیزدهم درجه و چهل و شش دقیقه نور بود نزدیک به یک‌ساعت پیش از طلوع صبح صادق در شهر شیراز زلزله شدید بیاسد و چندین صدخانه را ویران و چندین هزار را شکسته نمود و چندین هزار نفر در زیر عمارات خرابه بماندند و بمردند و بیشتر مساجد و مدارس خراب گشت و عموماً محتاج به تعمیر گردید و نواب والا نصرت‌الدوله در ماه شعبان آن سال از راه فیروزآباد عود نموده، داخل شهر شیراز نگشته، در باغ نو<sup>۱</sup>، در سایه درخت و چادر توقف فرمود و استعفای از حکومت فارس نموده، از امنای دولت جاویدعدت، اجازه رفتن به دارالخلافه نمود و به اصرار زیاد او را بخواستند و برای تفریح حساب، میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر فارس را با خود به طهران برد و ایالت فارس را به نواب اشرف‌والا مؤیدالدوله طهماسب میرزاخلفه الصدق غفران مآب محمدعلی میرزا کرمانشاهی خلف‌الصدق غفران توأمان خاقان خلدآشیان فتح‌علی شاه طاب‌ثراه عنایت نمودند و در نیمه ماه ذی‌حجه این سال ۱۲۹۹ وارد دارالملک شیراز گردید و وزارت فارس را به میرزا محمدتقی آشتیانی عنایت فرمود و از جانب امنای دولت مبلغ پنجهزار تومان وجه نقد برای مرمت معبرها و کوچه‌های محلات شیراز به کدخدایان بداد. و عید نوروز سنه بارس‌ئیل در شب بیست‌ویکم ماه جمادی‌دویم سال ۱۲۷۰<sup>۲</sup> اتفاق افتاده و چون سال گذشته صیدسوینی<sup>۳</sup> پسر صید سعیدخان اسام‌سقط، شیخ سیف‌سقطی حاکم بندر عباس را احضار نمود و بعد از ورود به سقط وفات یافت و بندرعباس بی‌حاکم بماند. نواب والا فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، چند نفر تفنگچی لارستانی و دو دسته سرباز برای محافظت در بندرعباس بگذاشت و حاجی محمدرحیم خان شیرازی<sup>۴</sup> ملکش‌التجار که سالها در بندر بمبای علم تجارت افراشته بود و در آن هنگام در دارالخلافه طهران بود مالیات گمرک خانه بندرعباس و شمیل و میناب را از کارگزاران مأمور دیوانی مقاطعه نموده، حکومت آن سامان را قبول کرده وارد بندرعباس گردید و به حمایت سرباز و تفنگچی ساخلو، اقتداری بهم رسانید و شیخ عبدالرحمن قشمی که ثروتی به‌نهایت داشت و حاجی محمدرحیم خان را بفریفت که بندرعباس

۱. برابر با ۳ مه ۱۸۵۳.

۲. (باغی در شمال شرقی شیراز در میدانی دور از شهر در جنب مصلی) آثارالعجم، ص ۵۱۵، اطلاعات کافی در باره این باغ را در همان صفحه بخوانید.

۳. برابر با ۳۱ مارس ۱۸۵۴ (در ساعت هفت و هفده دقیقه از شب یکشنبه) ناسخ‌التواریخ، ج ۴، ص ۷۷.

۴. در متن: (سویتی)، در روضة‌الصفاء، ج ۱، ص ۵۷۵: (ثوینی)، در ناسخ‌التواریخ، ج ۴، ص ۸۳: (ثوینی)، در حقایق-الاجبار، ص ۱۳۵: (ثوینی).

۵. رك: روضة‌الصفاء، ج ۱، ص ۵۷۵.

محتاج به سرباز و تفنگچی نیست، پس سرباز و تفنگچی را مرخص نموده، برفتند و بعد از چند روزی صید سوینی امام مسقط، شیخ سعید برادرزاده شیخ سیف حاکم سابق بندرعباس را روانه بندر نمود و بعد از ورود چند روزی به عنوان پیشکاری حاجی محمد رحیم خان گذرانید پس در نیمه شبی خان را در کشتی گذاشته او را در جزیره قشم که چند فرسخ میانه جنوب و مشرق بندرعباس است در خانه شیخ عبدالرحمن قشمی محبوبس بداشتند و شیخ سعید مسقطی و شیخ عبدالرحمن به استقلال تمام به امر حکومت پرداختند. و در این سال نواب والا مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران مملکت فارس مأمور به تسخیر بندرعباس و خلاصی حاجی محمد رحیم خان گردید. و در ماه صفر این سال ۱۲۷۱: نواب معظم‌الیه، ولد ارجمند خود، نواب عبدالباقی میرزا<sup>۱</sup> را نایب‌الحکومت فرموده به وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی در شیراز بگذاشت و مقرب‌الخاقان، میرزا بزرگ مستوفی دشتکی شیرازی را پیشکار خود فرسوده با سپاه فراوان و چهار ارابه توپ از شیراز حرکت نمود و رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب و بهارلو را با یک ارابه توپ برای تسخیر قلعه کمیز<sup>۲</sup> که از توابع بلوک رودان و احمدی است و قرب جواری به مضافات بندرعباس دارد و رئیس غلامرضای احمدی سر از چنبر اطاعت بیرون داشت از راه فسا<sup>۳</sup> و داراب و سبعه روانه فرمود و خود از راه فسا به داراب برفت و میرزا محمد علی خان ناظم‌الملک که حکومت جهرم و داراب را داشت چند روز نواب معظم‌الیه را خدمتگزاری نمود تا تدارکات اردو را به انجام رسانیدند پس نواب والا و تمامت سپاه از داراب حرکت فرموده وارد شهر لار گردید و کربلائی-علی رضای گراشی که حکومت لارستان را داشت پذیرائی لایق نمود و نواب والا، مدتی توقف فرمود و به ارسال رسل و رسائل برای شیخ سیف مسقطی و شیخ عبدالرحمن قشمی پرداخت و چون هیچ فایده ندید، مصمم یورش گردید پس نصرالله خان<sup>۴</sup> سرتیپ پسر غفران مآب میرزا نبی خان، اسیر دیوانخانه عدلیه حاکم سابق فارس را با فوج گلپایگان و یک ارابه توپ و قورخانه، در خدمت شاهزاده نواب ابوالقاسم خان ولد ارجمند خود، روانه بندرعباس فرسود و عباس خان شیرازی مشهور به همدانی پسر خالوی نواب مؤیدالدوله که سردی کافی بود بر آنها بگماشت و بعد از دو روز دیگر لطف‌علی خان سرتیپ ولد محمد علی خان ایلخانی قشقائی را با فوج سرباز قشقائی با یک ارابه توپ در عقب نصرالله خان روانه داشت و چون فوج سرباز گلپایگانی، در نیمه شبی تاریک در نیم فرسخی بندرعباس رسیدند و بر سر کوچ منزلی برای نزول خود می‌جستند ناگاه<sup>۵</sup> لشکر اعراب مسقطی تفنگهای خود را به جانب سرباز گشودند و چند نفر را بکشتند و سربازها با آنکه شش فرسخ راه را پیموده بودند، باز مردانگی کرده تا غروب آفتاب جنگ نمودند و چهارده سنگر اعراب را گرفتند و جمعی را کشتند و چون شب درآمد، تمامت فوج سرباز و سرکردگان شرط محارست را بجا آورده، بتدریج حرکت به جانب بندر می‌نمودند و چون صبح ظاهر گردید و خود را در کنار خندق بندرعباس بدیدند، در همانجا سنگر بسته، نشستند و خبر

۱. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۴، ص ۸۴.

۲. رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۵۷۶ (دو فرسخ مشرقی ده بارز است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک رودان و احمدی. (۲۲ میل شمال میناب)، ترجمه انگلیسی، ص ۳۰۷، حقایق‌الاجبار، ص ۱۳۲.

۳. رک: حقایق‌الاجبار، ص ۱۳۲.

۴. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۴، ص ۸۷، روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

۵. درستن: (که ناگاه).



آن واقعه را در مدت دو شبانه روز به شهر لار که سی فرسخ مسافت است، خدمت نواب‌والا، مؤیدالدوله رسانیدند و بعد از دو روز از این جنگ، مقرب‌الخاقان لطف‌علی‌خان<sup>۱</sup> و فوج سرباز قشقائی در بندر، به فوج گلپایگانی پیوستند و شش شبانه روز در کنار خندق بندر، جنگ پیوسته بود، روز هفتم به بخت بلند اعلیحضرت شاهنشاهی تمامت سپاه ظفرپناه، اتفاق بر تسخیر کرده، شیپور و طبل را بفراختند، در اول مرتبه فوج گلپایگانی از جانب دروازه مغربی بندر هجوم نموده، چند برج را به قهر و غلبه از اعراب گرفتند و فوج قشقائی از دیگر جانب به ازدحام تمام، یورش انداخته، چند برج دیگر را تصرف نمودند، پس تمامی برجها، در تصرف سپاه شاهی درآمد، پس دروازه‌ها را گشوده، تمامی سپاه وارد بندر گشته، به قتل و غارت پرداختند و شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید و بازماندگان اعراب بر کشتی نشسته به جزیره قشم رسیده، آرمیدند و بندرعباس در تصرف سپاه منصور درآمد و بعد از این فتح چون کشتی تجارتنی ایرانی از مسقط عبور می‌نمود، صید سوینی آنرا نگاه می‌داشت و چون خبر این فتح به دارالخلافه طهران رسید، امنای دولت در برابر این خدمت، یک قطعه نشان تمثال هدایون، سکلیل به الماس به نواب‌والا مؤیدالدوله مرحمت نمودند<sup>۲</sup> و برای هر یک از سرکرده‌های سپاه ظفرپناه، به اندازه رتبه، خلعت و نشان انفاذ داشتند و چون هوا رو به گرمی نمود و آن نواحی منتظم گردید، نواب‌والا، حکومت بندرعباس [را] به عباس‌خان، خالوزاده خود بداد و دوست نفر سرباز و هزار تفنگچی لاری و دو ارابه توپ و قورخانه در بندرعباس گذاشته، در شانزدهم ماه شعبان این سال [۱۲۷۱] <sup>۳</sup> عود به شیراز فرمود و مصطفی‌خان بستکی<sup>۴</sup> را که مأخوذ داشته بودند، به شیراز آورد و چون در زمان غیبت نواب‌والا مؤیدالدوله، نواب امیرزاده عبدالباقی میرزا، نایب‌الحکومه در محافظت شهر شیراز و اسنیت طرق و شوارع، مساعی جمیله به عمل آورده بود، مورد عنایت شاهانه گشته، مخلع گردید.

و بعد از ورود نواب‌والا مؤیدالدوله، به شیراز، شروع در آبادی کوچه‌ها و بقاع و تعمیر مساجد فرموده، در ظرف سه چهار ماه، خرابی شیراز که از صدمه زلزله‌های پی‌درپی بود، صورت آبادی پذیرفت.<sup>۵</sup>

و آقامیرزا محمدفنائی در آخر [۱] این سنه بارس‌نیل، از کارگزاران نواب معزی‌الیه، وحشت نموده، از فارس به دارالخلافه طهران رفته، در حضرت امام‌زاده شاهزاده عبدالعظیم (ع) توقف نمود و بعد از یک سال و نیم عود به شیراز فرمود و در زمان غیبت آقامیرزا محمد، حکومت بلوک فسا در قبضه اختیار جناب مستطاب‌علامی، مجتهد الزمانی میرزا ابوالحسن خان، برادر آقامیرزا محمد، درآمد و این جناب نواحی فسا را قسمت نموده، هر ناحیتی را به رئیس ارباب داران آن ناحیه واگذاشت و چون صید سعیدخان امام مسقط، سالها بود که حکومت نواحی مسقط را به‌ولد ارشد خود صید سوینی واگذاشته، خود در نواحی سواحل افریقا که تازه تصاحب نموده بود، توقف

۱. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۶.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

۳. برابر با ۴ مه ۱۸۵۵.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

داشت، اخبار بندرعباس و مضافات آنرا بشنید، بی تأمل از سواحل، عود به مسقط نمود و چون فصل تموز و گرسی هوای بندرعباس که نمونه‌ای از برهوت بلکه از طبقه اول جهنم است در رسید و سرباز و تفنگچی ساخلوی بندرعباس بعضی بمردند و پاره‌ای فرار نمودند، امام مسقط پسر ارشد خود، صیدسوینی را مأمور به فتح بندرعباس نمود و سه هزار نفر تفنگچی عرب عمانی را که بندرعباس را بی‌لاق می‌شمردند، در کشتی نشانیده، روانه داشت و به محض ورود در خور بندر، عباس‌خان حاکم و چند نفر بازمندگان سرباز و تفنگچی ساخلو، از بندر فرار کرده، صیدسوینی، بی‌مزاحمت وارد بندر گردید و فریدون‌خان توللی شیرازی که سرکرده صدنفر سوار شیرازی مأمور به توقف عباسی بود، با سه چهار سوار بیمار از بندر وارد شیراز گردید و واقعه را به عرض رسانید و نواب والا، مؤیدالدوله<sup>۱</sup> در خیال تدارک افتاد و فرزند ارجمند خود، نواب-عبدالباقی میرزا<sup>۲</sup> را مأمور به فتح عباسی فرمود و دو فوج سرباز همدانی و عرب به سر تپی عبدالله‌خان صارم‌الدوله قراگوزلو و رضاقلی‌خان عرب و چهار ارابه توپ در خدمت نواب معزی‌الیه از راه فسا و داراب و سبعه،

در ماه صفر سال ۱۲۷۲: روانه مقصود نمود و به فرمان اولیای دولت جاوید عدت، محمدحسن‌خان سردار ایروانی، والی مملکت کرمان، عبدالحسین‌خان میرپنج پسر خود را و امام‌قلی‌خان و رستم‌خان سرهنگ و دو فوج مخبران قراگوزلو همدانی و سه هزار خروار غله برای سیورسات، از کرمان، روانه بندرعباس نمود و از نواحی ایسین<sup>۳</sup> و نازیان<sup>۴</sup> به سپاه نواب عبدالباقی-میرزا پیوسته، در اوایل ماه ربیع اول این سال، در نیم فرسخی بندرعباس نزول نمودند و پیغام برای صیدسوینی فرستادند که بی‌زحمت جنگ و جدال، راه خود را گرفته، عود به مسقط کند و صیدسوینی که مفرور به سال و رجال و استحکام برج و باروی بندر بود، اعتنائی به این پیغام نقرمود و بیست و پنج ارابه توپ بزرگ و کوچک که از مسقط آورده بود، بر فراز برج و بارو کشید و چهار کشتی بزرگ که در هر یک بیست ارابه توپ بود، در برابر بندر بداشت و آماده جنگ گردید و نواب عبدالباقی میرزا در روز هشتم آن ماه، آغاز جنگ فرمود و از طلوع صبح تا هنگام غروب آفتاب، بازار پیکار رواج داشت و چون نواب معزی‌الیه قصد رجوع به اردوگاه نمود، سربازی به راه غلط افتاد و چون خود را پهلوی سنگر دشمن بدید، شروع در دویدن نمود و جماعتی از سربازها که دویدن او را بدیدند به گمان آنکه به حکم یورش می‌دود آن جماعت نیز در پی او افتاده، دویدند و چون نواب عبدالباقی میرزا<sup>۵</sup> چنین دید، آنها را به گمان یورش افتاده، به حمایت سربازان حرکت نمود و از جانب قلعه بندر، تنور توپ و تفنگ را گرم نمودند و تا

۱. رک: روضة الصفا، ج. ۱، ص ۵۷۶.

۲. رک: روضة الصفا، ج. ۱، ص ۵۷۷، حقایق الاخبار، ص ۱۳۵.

۳. ایسین: (سه فرسخ شمالی بندرعباس است و این ناحیه مشتمل است بر شش قریه آباد: ایسین همان قصبه این

ناحیه است...) فارسنامه ناصری، گفتار دوم، و رک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۸.

۴. نازیان: (یک فرسخ در جانب شمال ایسین است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۵. در متن: (نمود که).

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج. ۴، ص ۸۵.



چهار ساعتی از شب، جنگ، پیوسته بود و دروازه ایسین در تصرف سپاه ظفرپناه درآمد و اعراب مستحفظ دروازه و بارو، فرار کرده، به عمارت ولندیزی که از ابنیه جماعت ولندیزا فرنگستانی و به منزله ارگ بندر است، رسیدند و سرباز در عقب آنها، جمعی را کشته، پاره‌ای را زخم‌دار نمودند و دو ارابه توپ و یک ارابه خمپاره فرنگی به دست رستم‌خان سرهنگ افتاد و سرباز، سه‌جانب عمارت ولندیزی را احاطه نمود و صیدسوینی با جمعی از خواص خود، از درب عمارت ولندیزی که نزدیک دریا بود، درآمد، خود را به کشتی رسانیده، آسوده گشت و نزدیک به سیصد نفر عرب در عمارت ولندیزی محصور شدند و روز دیگر، سپاه منصور به قهر و غلبه، ولندیزی را گرفتند [و] تمام آن سیصد نفر را بکشتند، مگر چند نفری که خود را به دریا رسانیده، غرق شدند و عدد کشته‌های سپاه مسقط از سه هزار نفر بیشتر در شماره آمد و اعرابی که در شمیل و میناب بودند، احمدشاه‌خان<sup>۲</sup> کلانتر میناب را با خود به جزیره قشم بردند و نواب عبدالباقی میرزا، رئیس محمد صالح مینابی<sup>۳</sup> را، کلانتر آن نواحی نمود و چون به فرموده نواب‌والا، مؤیدالدوله، چهارصد نفر تفنگچی تنگستانی که در جلادت شهرتی دارند، به سرهنگی باقرخان تنگستانی که آموخته گرمی هوا بودند، از راه دریا، وارد بندرعباس شدند، نواب عبدالباقی میرزا و سرباز، در ماه رمضان این سال [۱۲۷۲]: از عباسی حرکت فرموده، از راه بستک وارد شهر لار گردید و خود را در بهشت موعود بدید که گفته‌اند: «از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است.»<sup>۴</sup>

و چون این اخبار به دارالخلافه رسید، از دربار شاهی، خلعتی ملوکانه به ضمیمه لقب سرتیپی اول و ایالت لارستان و بندرعباس و مضافات برای اسپرزاده، عبدالباقی میرزا بیاوردند.<sup>۵</sup> و هم در آن سال [۱۲۷۲]: نواب‌والا، مؤیدالدوله، ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را به فرزند ارجمند خود، نواب لطف‌علی میرزا که در اول سن تمیز بود، ارزانی داشت و وزارت او را به میرزا بزرگ مستوفی که از اجله سادات دشتکی شیراز است بداد.

و هم در این سال [۱۲۷۲]: وزیرمختار دولت فرانسه<sup>۶</sup>، برای اقامت در طهران وارد بوشهر گردید و از طهران علی‌خان نصرت‌الملک سرتیپ پسر رستم‌خان قراگوزلو، برای پذیرائی او مأمور گشته، وارد شیراز گردید و نواب مؤیدالدوله، میرزا علی محمدخان لشکر نویس باشی نوری را برای پذیرائی وزیرمختار، روانه بوشهر بداشت و جناب وزیرمختار و همراهان از بندر بوشهر به جانب شیراز حرکت کرده، در میانه راه، در همه‌جا، حاکم و کلانتران استقبال و پذیرائی و ضیافت

۱. رک: نامخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۶.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۸۲، نامخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: وقایع سال ۱۲۷۰.

۳. نامخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: در وقایع سال ۱۲۷۰، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۸۲.

۴. مصرعی است از بیتی از سعدی در گلستان:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

۵. نامخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: وقایع سال ۱۲۷۰. حقایق الاخبار، ص ۱۳۶.

۶. روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۹۶: در وقایع سال ۱۲۷۱، نامخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۱۵: نام این سفیر کشت دوکینو

نویسنده مشهور است. Joseph Arthur Comte de Gobineu متولد ۱۸۱۶، متوفی ۱۸۸۲ که سه

سال در ایران اقامت داشت. از آثار او (تاریخ ایرانیان، طبق آثار شرقی، یونانی و لاتینی) است. رک: حقایق الاخبار،

را به عمل می آوردند و علی خان نصرت‌الملک نزدیک به بنده کازرون، وزیرمختار را ملاقات نمود، با یکدیگر حرکت کرده، روز ششم ماه رمضان این سال [۱۲۷۲]؛<sup>۱</sup> به احترام تمام وارد شهر شیراز شدند و نواب والا، مؤیدالدوله تشریفات نسبت به وزیرمختار به عمل آورد و چند روزی در شیراز به احترام تمام گذرانید، پس به هماننداری علی خان نصرت‌الملک سرتیپ قراگوزلو، روانه دارالخلافه طهران گردید<sup>۲</sup> و عید سعید ولادت حضرت ولایت‌مآب، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که احترام آن از خواص شاهنشاه اسلامیان پناه است و عید مبارک نوروز سلطانی سنه لوی ثیل مقارنه نموده، در روز سیزدهم ماه رجب سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاد<sup>۳</sup> و پادشاه بی همال لوازم این دو عید را به انجام رسانید.

و چون صید سویی از بندرعباس قرار کرده، وارد مسقط گردید و صید سعیدخان امام مسقط، درک مطلب نمود که ملکی مثل بندرعباس و مضافات را به زور نتوان نگاه داشت در خیال تدارک افتاد و حاجی عبدالمحمد، ملک‌التجار بوشهری را بخواست و او را وانمود که عبور کشتی تجارتهی بنادر فارس، بی‌سرور از مسقط صورت نگیرد و با این حالت که بندرعباس چندین ساله را از تصرف من گرفته‌اید، لابد کشتیها و مال‌التجاره را در مسقط محبوس می‌دارم و این معنی باعث خسران در عمل گمرک‌خانه‌های بنادر و زیان تجار خواهد بود و تا دولت ایران کشتی جنگی دولتی ندارند، دست تسلطی بر مسقط نخواهند داشت و تا تدارک کشتی کنند چندین سال خواهد گذشت، بهتر آن است که پای در میان گذاشته به‌اذن اولیای دولت علیه، کمافی‌السابق بندرعباس را به من واگذارند و مال‌المقاطعه را دوچندان بلکه بیشتر در هر سالی تسلیم کارگزاران ایالت مملکت فارس نمایم، پس به صوابدید حاجی عبدالمحمد، ملک‌التجار بوشهری، صید سعیدخان امام مسقط شیخ عبدالله مسقطی را با یک رشته سروارید درشت غلطان و چند سر اسب عربی نجدی و تفنگهای زرنشان و عریضه ضراعت آمیز، مشعر بر خدمتگزاری روانه طهران بداشت و حاجی عبدالمحمد ملک‌التجار بعد از ورود به بوشهر، عریضه جداگانه مبنی بر خیرخواهی دولت و صلاح حال رعیت به صحابت امینی از خود بعد از ورود شیخ عبدالله مسقطی به طهران خدست امنای دولت علیه فرستاد و امام مسقط بعد از حرکت شیخ عبدالله و حاجی عبدالمحمد بوشهری از مسقط مال اندیشی کرده، حاجی محمدعلی مشهور به تاجر کیایی را که منصب وزارت مسقط و بر عمان را داشت و محل وثوق امام مسقط بود با پیشکشی لایق برای جناب جلالت‌مآب میرزا آقاخان صدراعظم وزیر معظم دولت علیه ایران روانه بوشهر نمود و باز به توسط حاجی عبدالمحمد، عریضه به دارالخلافه نگاشت و مکنون خاطر را عرضه داشت و جناب صدراعظم، استدعای صید سعیدخان امام مسقط را معروض دربار شهریاری داشته، مشروط به شانه‌زده شرط قرین اجابت افتاد:

۱. برابر با ۱۱ مه ۱۸۵۶.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۵۹۷.

۳. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۶: (در ساعت شش و پنجاه و چهار دقیقه از روز پنجشنبه) فاسخ‌التواریخ، ج ۴، ص ۳۰۶.

۴. ماخوذ از حقایق الاخبار خورموجی، ص ۱۶۴.

### صورت قرارنامه حکومت صید سعیدخان امام مسقط در بندرعباس<sup>۱</sup>

چون بر حسب امر و اجازه اولیای دولت قاهره خلدالله شوکته حکومت بندرعباس و مضافات که ملکی مختصه دولت علیه ایران است از قرار شروط شانزده گانه، به کارگزاران جناب جلالت مآب و نیالت و شوکت انبیا، ایالت و بسالت همراه، صید سعیدخان امام مسقط و عمان واگذار گردید:

**شروط اول:** آنکه حاکم بندرعباس باید مانند سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد.

**شروط دوم:** آنکه همه ساله دوازده هزارتومان<sup>۲</sup> به رسم مالیات و دوهزارتومان برای پیشکش جناب صدراعظم و هزارتومان برای پیشکش فرمانفرمای فارس و هزارتومان به رسم هدیه برای مهرعلی خان شجاع الملک نوری شیرازی در دو قسط بدهند.

**شروط سوم:** خندقی که در دور بندرعباس است پر کنند.<sup>۳</sup>

**شروط چهارم:** مدت بیست سال، اختیار حکومت با جناب امام مسقط و اولاد امجاد او باشد و بندرعباس و مضافات او را معمور به دولت علیه سپارند.

**شروط پنجم:** بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ بیرق و یک نفر تذکره دار، در عباسی توقف کند.

**شروط ششم:** آنکه جماعتی از اهالی عباسی و مضافات در این سه چهار ساله خدمتی به دولت علیه نموده اند، آسوده خاطر باشند.

**شروط هفتم:** حاکم عباسی، زیاده از ناحیه ایسین و تازیان و بندر خمیر و شمیل و میناب و جاشک بپایان که در زمان شاهنشاهی پادشاه مغفور فتح علی شاه قاجار طاب ثراه در تصرف امام مسقط بود، زیاده روی نکنند.

**شروط هشتم:** اگر والی مملکت فارس و حاکم لارستان برای تفرج و شکار به سامان عباسی رود باید حاکم عباسی مانند سایر حکام بلوکات فارس استقبال و پذیرائی کند.

**شروط نهم:** اگر حاکم فارس و کرمان، سپاهی برای نظم نواحی بلوچستان روانه کنند، حاکم بندرعباس در دادن سیورسات و لوازم سفر، اغماض نکند و در عوض وجوه ذمگی خود محسوب دارد.

**شروط دهم:** اگر فرمانفرمای فارس، شکایتی از حاکم بندرعباس نماید، امام مسقط بدوز عدرا او را معزول داشته، دیگری را حاکم سازد.

**شروط یازدهم:** اگر رعایای لارستان یا سبعه و غیره برای توقف در نواحی عباسی روند به محض اطلاع باید حاکم عباسی آنها را به اماکن خود، عود دهد.<sup>۴</sup>

**شروط دوازدهم:** این شروط با جناب صید سعیدخان و اولاد امجاد اوست، اگر متغلبی مالک مسقط گردد، اولیای دولت علیه را با او قراری نیست.<sup>۵</sup>

۱. رک: حقایق الاخبار خورسوجی، ص ۱۶۵، بعد، با اندکی تصرف و اختصار، و رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۳۳.

۲. در حقایق الاخبار، ص ۱۶۵: (شانزده هزار تومان).

۳. (و پس از این هم اهدا خندق را حفر نکنند) حقایق الاخبار، ص ۱۶۵.

۴. رک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۶.

۵. رک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۷.

**شرط سیزدهم:** مادام که نواحی عباسی در تصرف امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجی را در آن جای راه ندهند مگر برای عبور.

**شرط چهاردهم:** امام مسقط را حقی نباشد که نواحی عباسی را به دول خارجی واگذارد.

**شرط پانزدهم:** باید عشورکشتی و مالالتجاره ایرانی که از مسقط عبور می کنند در بندرعباس عشور نمایند که شاید در راه غرق یا حرق شود.

**شرط شانزدهم:** اموال تجار ایرانی که در آن سه چهارساله، صیدسوینی در جزیره قشم حبس نموده، باید تسلیم حاجی عبدالمحمد ملکالتجار کرده که به وکلای تجار برساند. حرر فی العشرین من شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۲ مطابق سنه لوی ثیل خیریت دلیل<sup>۱</sup>.

### صورت تهنه نامه شیخ سعید مسقطی حاکم بندرعباس<sup>۲</sup>

بنده درگاه آسمان<sup>۳</sup> جاه، سعیدبن احمد، خود را از تبعه دولت علیه ایران، داست شوکتها می دانم و حکومت بندرعباس و مضافات آن که به این بنده درگاه واگذار است، متعهد است که تنخواه اقساط آن را به وعده خود برسانم و در سرپرستی رعایا و آبادانی کمال سعی نمایم و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد، اقدام نکنم، حرره فی بیستم شهر شعبان سنه ۱۲۷۲. و صیدسوینی و صیدمحمد ولد آن جناب، امام مسقط، این وثیقه نامه را مهر زدند.

و روز یازدهم ماه رمضان المبارک<sup>۴</sup>، قلعه بندرعباس، در تصرف شیخ سعید درآمد و روز بیست و پنجم آن ماه، جناب صیدسعیدخان امام مسقط، وارد بندرعباس گردید و سجل شروط شانزدگانه را خاتم نهاده، مهر نمود و خط شیخ سعید را امضاء فرمود و مالالتجاره تجار را بی نقصان در جزیره قشم، تسلیم حاجی عبدالمحمد نمودند و صیدسعیدخان امام مسقط در قبول آن شانزده شرط خرسند بود، مگر آنکه بر زبان آورد که حضرت آقامحمدشاه، آن زمان که حکومت بندرعباس را با پدرم صیدسلطان واگذار فرمود، جزیره قشم و جزیره هرسوز را خودم مسخر نمودم و طایفه بنی معین را از این دو جزیره بیرون کردم، اگر این دو جزیره را در وثیقه نامه به نام من مسطور کردند مرا خوشتر بودی و از این عبارت امام مسقط معلوم می شود که در این زمان سنین عمرش اقل از نود سال گذشته بود، القصه امام مسقط عریضه ای از سر اطاعت و ضراعت نگاشته، به ضمیمه دوازده هزار تومان زر مسکوک به ضمیمه اشیاء نفیسه دیگر<sup>۵</sup>، به رسم پیشکش، انفاذ دربار معدلت شعار شهریار قاجار، ادام الله عمره، به صحابت صیدعلی از خویشاوندان خود و شیخ عبدالله مسقطی و احمدشاه خان کلانتر سیناب نمود و خود در پنجم شوال راه مسقط را گرفت و فرستادگان از راه بوشهر، به شیراز آمده، در خانه مهرعلی خان شجاع-الملک نزول نمودند و روز دیگر نواب والا مؤیدالدوله آنها را خواسته، تفقد فرمود و پیشکشی که امام مسقط برای نواب معزی الیه و نواب عبدالباقی میرزا فرستاده بود، رسانیدند و روز دیگر راه دارالخلافه را برگرفته، روانه شدند و بعد از ورود و گذرانیدن پیشکش و ارسغان

۱. در حقایق الاخبار، ص ۱۶۸: (خیریت دلیل) ندارد.

۲. از حقایق الاخبار، ص ۱۶۸، به اختصار.

۳. در متن: (آستان)، با توجه به حقایق الاخبار، ص ۱۶۸، تصحیح شد.

۴. برابر با ۱۶ مه ۱۸۵۶.

۵. رك: حقایق الاخبار، ص ۱۶۹.

مورد عنایت شاهانه شدند و فرمان مهر لمعان به ضمیمه تمثال همایون برای امام مسقط صادر گشته، روانه مسقط گشتند و جناب صیدسعیدخان امام مسقط در ماه جمادی دوم سال دیگر، بعد از نودواند [سال]، زندگانی را بدرود نمود.<sup>۱</sup>

و هم در این سال [۱۲۷۲]: میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که نزدیک به سه سال در دارالخلافت طهران برای تفریح حساب دیوانی نواب والا، نصرت الدوله فیروزمیرزا والی سابق فارس اقامت داشت، فراغت یافته به مصاحبت آقامیرزا محمدفنائی<sup>۲</sup>، عود به شیراز نمود و بعد از چند ماهی به وزارت مملکت فارس، متمکن گردید.

و هم در این سال: [۱۲۷۲] حکومت بلوکات داراب و جهرم و قیر و کارزین و جویم و بیدشهر را از میرزا محمدعلی خان ناظم الملک گرفته به ضمیمه تی ریز به میرزا نعیم نوری لشکر نویس باشی دادند.

و هم در این سال [۱۲۷۲]: ایالت لارستان را به نواب جلال الدین میرزا ولدالصدق نواب والا، مؤید الدوله، عنایت گشته، نیابت حکومت او را به مصطفی قلی خان قراگوزلو اعتماد السلطنه میرپنج دادند.

و هم در آن سال [۱۲۷۲]: خداکرم خان بویراحمدمی کوه گیلویه ای با دوهزار نفر سواره و پیاده بر سر ایل بختیاری که قرب جواری با او داشتند، ریخته، معادل هزار خانوار بلکه بیشتر را غارت نمود و آنچه را دید به قول الوار از مرده مال و زنده سال تصاحب نمود و چون خبر این واقعه به اسنای دولت جاوید عدت رسید، نواب والا، مؤید الدوله، آقامیرزا محمدفنائی را که مردی کافی و برای هر دشواری وافی بود، با پانصد نفر سوار نظام و دو فوج سرباز قراگوزلو و شیرازی و هزار نفر چریک فسا و بلوکات را مأمور به استرداد اموال بختیاری و تدمیر خداکرم خان بویراحمدمی فرمود و در اوائل فصل پائیز این سال، مأمورین روانه مقصد شدند و بعد از ورود به صحرای سراب سیاه ممسنی<sup>۳</sup>، خداکرم خان با شمشیر و قرآن خدست آقامیرزا محمد آمده، تعهد رد اموال بختیاری را نمود و پسر خود را به گروگان سپرد و به زودی نزدیک به پنجاه هزار تومان اسوال، به کلاتران بختیاری سپرده، مخاصمت را به مسالمت تبدیل نمود و به توسط خوانین بختیاری از جرم خداکرم خان، عفو و اغماض نمودند.

و چون در ماه صفر سال ۱۲۷۳ شهر هرات افغانستان به دست نواب اشرف والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم نامدار شاهنشاه قاجار ادام الله عمره و شوکته، گشوده گشت<sup>۴</sup>، و کلای دولت بهیه انگلیس در هر شهری، از ممالک محروسه ایران بودند، رنجیده خاطر گشته، بنای خروج از بلاد ایران را گذاشتند مثل اینکه وزیرمختار آنها از دارالخلافت طهران بیرون رفت و اخبار حرکت جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس چون به بوشهر رسید، کپیتان جونس<sup>۵</sup> بالیوز مقیم بوشهر در روز یازدهم ماه ربیع اول<sup>۶</sup> این سال نامه ای به میرزا حسن علی خان دریاییگی

۱. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲. او از سال ۱۲۷۱ در تهران اقامت داشت.

۳. همان سرآب بهرام در ناحیه بکش ممسنی است. (ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم)، که در حدود ۳ میلی شمال کازرون است. (ترجمه انگلیسی، ص ۳۱۹، ح ۱۰۸). در متن: به جای سیاه، (سیاه) آمده است.

۴. (شهر هرات در ۲۵ صفر گشوده شد) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۰۳.

۵. Captain Jones.

۶. برابر با ۹ نوامبر ۱۸۵۶.

حاکم بوشهر نگاشت که امروز از دولت خود مأمور به خروج از بوشهر هستم و بعضی از اثاث منزل خود که بردن آنها صعب است در منزل شما به ودیعه می‌گذارم، دریاییگی مسئول او را قبول نمود و اشیاء را بیاورده، تحویل بدادند<sup>۱</sup> و بالیوز روز هفدهم<sup>۲</sup> آن ماه به وداع دریاییگی آمده، مراجعت به منزل خود نمود و بیرق دولت خود را فرود آورده، از بوشهر بیرون رفته، وارد کشتی گشت و از این کار خاطر اهالی بوشهر آشفته و پریشان گردید و روز بیست و یکم این ماه سه کشتی جنگی انگلیس وارد خور یعنی لنگرگاه بوشهر گردید و تا روز چهارم ربیع دوم<sup>۳</sup> سی کشتی جنگی در خور بوشهر آمده، لنگر انداخت و چندین کشتی دیگر در نواحی بصره و بغداد برای خریدن غله و علوفه و گوسفند روانه شدند و سردار کل کشتیهای جنگی دولت بهیه انگلیس «اترم»<sup>۴</sup> بود و سپاه آنها دوهزار و دو بیست و هفتاد نفر توپچی و سرباز لندنی که آنها را سفید پوست گویند بود و سه هزار و چهارصد نفر سرباز هندی و سه هزار و هفتصد و پنجاه سپاه چریک و خدمتکار بود و هزار و صد و پنجاه سرباز اسب سواری و چهارصد و پنجاه سرباز گاو ارابه کش برای کشیدن کالسکه و از جهازات مزبور<sup>۵</sup>، هشت کشتی آتشی دولتی بود و هفت کشتی آتشی که از تجار اجاره داشتند و از این ازدحام گویا شهری بر روی دریا آباد گردید و چون ورود کشتیهای جنگی دولت انگلیس بی اخبار سابقه بود، امنای دولت علیه ایران، سپاهی برای دفع آنها، در بندر بوشهر حاضر نداشتند مگر آنکه محمد علی خان<sup>۶</sup> سرتیپ فوج قراچه داغی با دو سه دسته سرباز در بوشهر توقف داشت [که] در روز پنجم ماه ربیع دوم<sup>۷</sup> وفات یافت و سربازها بی سردار بماندند و رستم خان برادرش تکفل سربازها [را] نمود و مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی در بوشهر بود و فوجی کامل نداشت و در آن وقت مهدی خان و دریاییگی صورت واقعه را خدمت نواب والا مؤید الدوله نگاشتند که سپاه انگلیس در کشتیهای بادی و آتشی در خور بوشهر یک فرسخی ایستاده، آماده جنگ می‌باشند و ما را نه سپاهی به اندازه و نه جنگ را از جانب دولت اجازت است، نواب والا به تدارک کارزار پرداخت و محمد قلی خان ایل [خانی]<sup>۸</sup> فارس و لطف علی خان سرتیپ فوج قشقائی<sup>۹</sup> برادرزاده ایل [خانی] با فوج سرباز و هزار نفر سوار قشقائی و چهار ارابه توپ روانه نواحی دشتی فرسود که متوقف گشته، وقت ضرورت حاضر باشند و در روز هشتم ماه ربیع دوم، شجاع الملک مهر علی خان نوری شیرازی به عزم رزم انگلیس از شیراز، خیمه بیرون زده در باغ جهان نما<sup>۱۰</sup> نقل مکان نمود و فوج سرباز خاصه و فوج سرباز چهارم و نیمه‌ای از فوج سرباز شیرازی و صد نفر سوار غلام دیوانی و چهار ارابه توپ و یک ارابه خمپاره و قورخانه به سرداری شجاع الملک، بعضی از راه کازرون و بعضی از فیروزآباد روانه بوشهر شدند و

۱. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۱۹، حقایق الاخبار، ص ۱۹۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۶.

۲. در متن: (هفدهم). ۳. برابر یا ۲ دسامبر ۱۸۵۶.

۴. Outram. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۱۹.

۵. در متن: (مذبور).

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۷، روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۲۰، حقایق الاخبار، ص ۱۹۹.

۷. برابر یا ۳ دسامبر ۱۸۵۶، رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۷.

۸. در متن: خانگی.

۹. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۲۰، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۸.

۱۰. رک: آثار المعجم، ص ۵۱۷؛ در حدود تکیه حافظیه.



سردارهای سپاه انگلیس نامه به دریایی نگاشتند<sup>۱</sup> که کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگلیس در کنار بوشهر حاضر و در قوت بازوی آنهاست که این شهر را چون خاکستر نموده به باد فنا دهند و از امروز تا فردا صبح مهلت دادیم که زنان و اطفال و ارباب حرفه و اهل بازار این شهر بیرون شوند، اگر بمانند به شرط اطاعت و فرود آوردن بیرق دولت ایران، سالم بمانند و چون مطیع شوند ما را به مال و عیال آنها کاری نیست و باید خزانه و قورخانه و آلات جنگ دولتی را مطابق ثبت دفتری تحویل دهند و شرط دیگر آنکه سپاهی که از دولت ایران در بوشهر است باید طبیل و بیرق و شیپور خود را به ما سپارند و تمام سرکردگان شمشیر و نشان خود را به ما سپرده، هر جا خواهند روند که ما را با دولت ایران مخالفت است نه با بندگان خدای بزرگ و چون دریایی نه اجازه رزم داشت نه مرد جنگ، در ششدر حیرت بماند و مهدی خان<sup>۲</sup> سرهنگ را روانه بهمینی یک فرسخی بوشهر که جز دیوار خاک ریزی و خندق خشک نداشت، روانه داشت و باقرخان تنگستانی با چهارصد نفر تفنگچی را به بوشهر بخواست و مهدی خان پیغام برای باقرخان فرستاد که باید به قلعه بهمینی شوی که من برج خلعت پوشان ربع فرسخی بوشهر را محافظت کنم<sup>۳</sup> و باقرخان اطاعت نمود و روز دیگر برای دریایی پیغام فرستاد که اگر مهدی خان مرا به بوشهر راه داده بود، در شب گذشته ده سنگ در کنار بوشهر آماده نموده بودم و لشکر انگلیس در روز نهم ربیع دوم<sup>۴</sup> در هلیله<sup>۵</sup> دو فرسخ جنوبی بندر بوشهر از کشتیها پیاده گشتند و سی ارابه توپ چهارپوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند<sup>۶</sup> بر لب دریا آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگلیس در هلیله نشستند و روز دهم را توقف کرده، شب یازدهم شش فوج سرباز و سی ارابه توپ به جانب قلعه بهمینی روانه گردید و در وقت سحر به کنار قلعه رسیدند و باقرخان و پسر رشیدش احمدخان تنگستانی و شیخ حسین عرب دموخ چاه کوتاهی<sup>۷</sup> ملاحظه کمی خود و بسیاری دشمن ناکرده، در پشت خاکریز قلعه استوار نشستند و چون هوا روشن شد شروع در جنگ نموده از جانب دریا گلوله توپهای شصت پوندی باریدن گرفت و از خشکی گلوله سی ارابه توپ را به جانب قلعه رها کرده، آتش جنگ مشتعل گردید و تفنگچیان تنگستانی مردانه ایستاده، بنای تفنگ اندازی را نموده و از طلوع صبح تا نیمه روز جنگ برپا بود و از جانب فتوری نشد و چنان به هم نزدیک شدند که جماعت تنگستانی کار از تفنگ گذرانیده با شمشیر و کارد با سرباز انگلیس حمله نموده، جماعتی از انگلیسها را بکشتند، شماره کشتهها به هفتصد و چهل نفر رسید<sup>۸</sup> به علاوه پنجاه نفر مرد مهندس و سردار و جراح انگلیس معروف کشته گشت و بسیاری زخمدار شدند و چون توپچیان کشتیهای جنگی

۱ و ۲ و ۳. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۱.

۴. برابر با ۷ دسامبر ۱۸۵۶.

۵. از مضافات بوشهر در بلوک دشتستان. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در حدود ۹ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر،

در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲: (حلیله) دو فرسخی بوشهر، در ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۰: (حلیله).

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲، و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۰.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲، و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱.

انگلیس، مردانگی ایرانی را بدیدند، توپهای کشتیها را بر آن سردم قلیل بسته، گلوله‌ها را رها نمودند و هفتاد [و] دونفر از مردم تنگستانی، هدف گلوله توپ دریائی گردید و احمدخان که مبارزتی بنهایت می نمود کشته گشت و باقرخان به سوگواری پسر نشست و بازماندگان متفرق گشته، قلعه بهمنی در تصرف انگلیسها درآمد و دوشبانه روز در آن قلعه و اطراف آن بماندند و اترم سردار انگلیس برای دریاییگی پیغام فرستاد، یا در اطاعت درآ، یا آماده جنگ باش، در جواب گفت اجازه جنگ را ندارم، مهنتی دهید تا شجاع الملک با سپاه ایرانی دررسد<sup>۱</sup> و از جنگ و صلح سخن گوید، سردار وقتی بر این جواب نهاد و در وقت سحر با اردو رو به سوی بوشهر نهاد و محمدخان دشتی و محمدحسن خان برازجانی که با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان<sup>۲</sup> و سنگرکناره برج<sup>۳</sup> ربع فرسخی بوشهر توقف داشتند و چند نفر توپچی و سه ارابه توپ در آنجا حاضر بودند که اترم سردار انگلیس با سی ارابه توپ و هشت فوج سرباز در رسید و قصد انهدام برج نمود و از گلوله توپ انگلیس دونفر توپچی ایرانی متلاشی گردیده، باقی توپچیان به جانب بوشهر شدند و محمدخان دشتی و محمدحسن خان برازجانی و محمدرضاییگ زیارتی<sup>۴</sup>، با اتباع خود فرار نمودند بعضی خود را به آب دریا انداخت [ه] و پاره‌ای به بوشهر رسیدند و سرباز قراچه داغی که مستحفظ برج و باروی شهر بودند چون چنین دیدند، از برجها فرود آمدند و میرزا حسن علی خان دریاییگی سراسیمه گشته، خود را در غرقاب بلا بدید و در این وقت بیرق دولت ایران را انداختند و محمدرضاییگ زیارتی و چهارسوار به جلادت تمام از دروازه بوشهر درآمد، از میانه سپاه انگلیس گذشتند و محمدرضاییگ دونفر سوار انگلیس را که در عقب او تاخت نمودند، به شمشیر بکشت و جماعت سواران نظام انگلیس او را هدف گلوله نمودند و سی و پنج گلوله به اعضای او رسیده، کشته گشت<sup>۵</sup> و محمدخان دشتی به دستیاری حمالان<sup>۶</sup> دشتی در زورقی نشسته از دریا به جانب دشتی برفت و محمدحسن خان برازجانی<sup>۷</sup> دو روز پنهان گشته به تغییر لباس خود را به برازجان رسانید<sup>۸</sup> و چون بندر بوشهر در تصرف انگلیسها درآمد و اترم سردار حکم نمود که سپاه ایرانی تفنگ خود را در ب دروازه به فراول انگلیس سپرده، از پی کار خود روز و هر کس ناخوش یا زخم دار است در بندر بماند [و] بعد از معالجه برود و چون سرباز سرخص از بوشهر به قریه برازجان رسیدند از محمدحسن خان مطالبه نان و علف نمودند، در جواب گفت در چنین روزی نتوانم چیزی تحمیل بر رعیت کنم و آن بیچاره‌ها راه کازرون را گرفته، چون وارد شدند، میرزا علی محمدخان پسر حاجی قوام که در آن وقت حاکم کازرون بود،

۱. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

۳. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

۴. در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳: (زیادتی)، اما همان (زیارتی) درست است که (زیارة) نام چند ده از دشتستان و سرچاهان و دشتی است. ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، و حقایق الاخبار، ص ۲۰۰.

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۳، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴.

۶. و کذا فی الاصل شاید تعریفی از ملاحان باشد.

۷. در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴: (برازگانی).

۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴.

مردمی کرده سیورسات بداد و بزرگان آنها را ضیافت نمود<sup>۱</sup> و مال سواری به آنها بخشیده، روانه شیرازشان داشت و اترم انگلیس شهنه و داروغه در بندر گذاشت و حکم نمود که اهالی بازار، دکان و کاروانسراها را باز کرده، مشغول معاملات شوند و میرزا حسن علی خان دریابییگی و مهدی خان سرهنگ و میرزارضای کاربرداز را در کشتی نشانیده، روانه بندر بمبای نمودند<sup>۲</sup>، پس هفتصد گاو و دوهزار گوسفند و پانصد جلد<sup>۳</sup> خرما که از نصره خریده بودند وارد بوشهر نمودند و اترم سردار انگلیس کلماتی را بر صفحه‌ای نگاشته و مهر خود را بر او زده از دروازه بوشهر بیاویخت که<sup>۴</sup>: شهر بوشهر را در چهار ساعت به زور بازوی سپاه بری و بحری انگلیس به نام ناسی حضرت ملکه معظمه مسخر داشتم و چون بیرق ایرانی را فرود آوردند، بیرق انگلیس را [۱] فراشتم و کشتیهای انگلیس که در دریاها تردد دارد برای اعلام مردم روی زمین، زینت نمودند به تاریخ یازدهم ماه دسامبر هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی نگاشته گردید.

و نیز بر صفحه دیگر نگاشتند و از دروازه آویختند: اول: آنکه چون شهر بوشهر در تحت حکومت انگلیس درآمد باید مردمش به قانون حکومت انگلیس رفتار کنند، دوم: چندانکه حکمی صادر نگشته، اهل معاملات و تجارت از زحمت عشور معاف باشند، سیم: آلات جنگ در نزد هر کس باشد، ضبط خواهد شد و بی‌اذن دولتی هیچ مسکری را خرید و فروش نکنند، چهارم: جز مسکرات همه چیز از بندر بیرون برند و در آرند، پنجم: خرید و فروش کنیز و غلام جایز نیست و همه آزادند، ششم: هر کس در آن شهر است اگر بخواهد در زیر حمایت دولت انگلیس خواهد بود، هفتم: جز مردم سپاهی و پلیس باید بی‌حربه باشند و مسافرین چون به دروازه آیند، آلات حرب خود را سپرده، داخل شهر شده بعد از فراغت آنچه را به دروازه سپرده است، بگیرد و از بی‌کار خود برود. هشتم: هر کس در حمایت دولت انگلیس است باید به قواعد کیش و مذهب خود، عبادت خدای تعالی نماید، نهم: هر کس در آن شهر مدیون است بی‌ضامن از دروازه بیرون نرود<sup>۵</sup>، القصه سرداران انگلیس در بندر بوشهر توقف نمودند و دو فوج سرباز در میانه شهر گذاشتند و روزی دوهزار نفر مزدور گرفته<sup>۶</sup> به بستن سنگرها و حفر خندق مشغول شدند و شصت ارابه توپ در سنگرها گذاشتند و از دو جانب بوشهر که آب دریا فرا گرفته، کشتیهای بزرگ بازداشتند و دهان توپها را به جانب معبرها گذاشتند، پس به جمع‌آوری غله و علوفه حکم دادند و خلعت برای کدخدایان و کلانتران دهات دشتستان و دشتی فرستادند و روز شانزدهم ماه ربیع دوم<sup>۷</sup>، خبر گشودن بوشهر به دست سپاه انگلیس

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۴، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۵.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۵، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۵.

۳. ظرف حصیری خرما.

۴. متن کامل این فرمان را در حقایق الاخبار، ص ۲۰۲ و ۲۰۳، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۶ و ۷۲۷ و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۶ و ۲۵۷، بخوانید.

۵. ماده نهم به صورت کامل چنین است: (معاصی جزئیة را به قانون عسکری مکافات دهند و اگر جرمی بزرگ باشد حکم آن با سردار جنرال صاحب است...) حقایق الاخبار، ص ۲۰۳.

۶. در منابع مختلف: (دو فوج سرباز در شهر بازداشتند که کسی بی‌اجازت از دروازه بیرون نشود... و هر روز دوهزار تن از مردم بوشهر به مزدوری انگیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر بکار باشند...) روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۷، حقایق الاخبار، ص ۲۰۳.

۷. برابر با ۱۴ دسامبر ۱۸۵۷.

به نواب والا مؤیدالدوله رسید و در آن وقت شجاع الملک و همراهان او برای رزم با انگلیس از شیراز حرکت کرده در درچنار راه دارا<sup>۱</sup> دو فرسخی شیراز بود و نواب معزی‌الیه به او فرستاد که از راه فیروزآباد بر جناح تعجیل به جانب بوشهر رود و حکم فرمود که رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب که در کازرون بود، در اطاعت او شود و نیز حکم فرمود که محمدقلی خان ایلخانی<sup>۲</sup> با سوار و فوج قشقائی که در نواحی دشتی توقف داشت به شجاع الملک ملحق گردد و واقعه را به طهران اظهار داشت و خود در جمع‌آوری سپاه و آمادگی سیورسات کوشش نمود و از آن خبر هیچ لغزشی برای اهالی فارس نگشت، حاجی قوام الملک و بزرگان فارس در خدمت نواب مؤیدالدوله رخصت مدافعه با سپاه انگلیس را بخواستند که از جان و مال در راه دین و دولت دریغ نداریم و به مصلحت وقت، استدعای آنها قرین اجابت نیامد، پس بزرگان فارس مقرر داشتند که به وسیله‌های دیگر در راه دین و دولت کوشش کنند و حاجی قوام الملک و مقربان حضرت شاهنشاهی، آقامیرزا محمد فسائی<sup>۳</sup> و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوانخانه عدلیه و آقامیرزا نعیم نوری شیرازی هر یک به قدر رتبه خود تعهد مقداری غله و علوفه برای سپاه منصور کرده، به عهد خود وفا نمودند و مصطفی‌قلی خان اعتماد السلطنه سیرپنج با دو فوج سرباز قراگوزلو و چهار ارابه توپ در بندر کنگ<sup>۴</sup> فرسخی بندر لنگه توقف داشت که در بیستم ربیع اول کشتی جنگی انگلیس که دریابییگی و همراهان او را از بوشهر به بندر بمبای می‌بردند چون به محاذات اردوی سیرپنج رسید، چندین گلوله توپ رها کرده، اردو از برابر کشتی خود را در پشت تلی رسانیده، آرام گرفتند و به مشاورت امنای دولت، سپهسالاری و سرداری کل سپاه ظفرپناه را در کف کفایت جناب فخامت نصاب امیرالامراء سیرزا محمدخان قاجار سرکشیک‌باشی<sup>۵</sup> گذاشتند و مقرب الخاقان فضل‌علی خان امیر توپان قراباغی<sup>۶</sup> را که در لشکرکشی عدیل نداشت و مردی سالخورده جنگ دیده بود به مصاحبت او روانه بوشهر داشتند و روز چهارم جمادی اول این سال<sup>۷</sup> چهار ارابه توپ و شش فوج سرباز و بسیاری از سواره شاهسون و شکی و نانکلی و سایر طوایف از طهران به جانب بوشهر حرکت نموده، در ماه جمادی دوم این سال [۱۲۷۳]: وارد شیراز گردیدند و چون زمان بارندگی و برف و باران بود به اجازه و اذن علما، در عمارات مساجد نزول نمودند و محمدابراهیم خان سهام الملک نوری سرتیپ با سه فوج سرباز اصفهانی به اردوی اعلا پیوست و چون مقرب الخاقان مهرعلی خان شجاع الملک<sup>۸</sup> از

۱. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۲۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۹، حقایق الاخبار، ص ۳۰۳. مرحوم فرصت‌الدوله می‌نویسد: (از دروازه کازرون بیرون رفته مقدار دو فرسنگ گذشته به کاروانسرای چنار رسیدم که آنرا چنار راهدار نیز می‌گویند و بنایش از مرحوم محمدقلی خان ایلخانی است و قریب به آن سرا پلی است) آثار العجم، ص ۲۷۲.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۲۷.

۳. در روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۲۸، از او نام برده نشده است.

۴. به ضم اول، قصبه بندر لنگه، سمینار خلیج فارس، ص ۳۸ و ۱۳۹.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۲۹، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۲.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۲۹، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۳.

۷. برابر با ۳۰ دسامبر ۱۸۵۶.

۸. همان مهرعلی خان شجاع الملک است. ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۵.

فیروزآباد گذشت، چند روز در منزل فراشبند توقف نمود و ایلخانی با هزار نفر سوار و فوج سرباز قشقائی به سرتپپی لطف‌علی‌خان قشقائی به اردوی شجاع‌الملک پیوست، پس با حشمت تمام به جانب بوشهر حرکت نمودند و روز هفتم جمادی اول وارد صحرای نَنیزک<sup>۱</sup> چند فرسخی برازجان شدند و ایلخانی با سواران خود در همین نَنیزک توقف نمود و شجاع‌الملک به برازجان آمده، اردو برپا نمودند [و] نزول فرمود و از بزرگان سپاه منصور که در برازجان رحل اقامت انداخته بودند، میرزا سلطان محمدخان والی کوه‌گیلویه و بهبهان و محمدقلی‌خان جوانشیر سرتپ فوج خاصه و لطف‌علی‌خان سرتپ<sup>۲</sup> قشقائی و رضاقلی‌خان سرتپ فوج عرب بودند و در شب چهاردهم این ماه، رضاقلی‌خان عرب و دو ارابه توپ و چهارصد نفر سرباز عرب برای آوردن آذوقه، از اردو بیرون رفت و سیصد نفر سرباز قشقائی و یک ارابه توپ به او پیوست و از قریه چاه کوتاه<sup>۳</sup>، غله فراوان حمل کرده، به اردو رسانیدند و مدت یک ماه، شجاع‌الملک در برازجان بماند و اقدامی در جنگ نکرد و محمدصادق‌خان نوری که قلاوژ<sup>۴</sup> لشکر ایرانی بود، خبر فرستاد که سپاه انگلیس از بوشهر و از چاه کوتاه گشته<sup>۵</sup> قصد برازجان را دارند<sup>۶</sup> که شیخون آورند و شجاع‌الملک با سران سپاه مشورت نمود که در شیخون بر لشکر انگلیس تقدم جوئیم و بعد از اتحاد آراء، سه فوج سرباز و پانصد نفر سواره و دوازده ارابه توپ، وقت غروب آفتاب از برازجان به جانب چاه کوتاه که چهار فرسخ است روانه شدند، چون فرسخی رفتند چنان بارانی بارید که آلات جنگ آنها از توپ و تفنگ و قورخانه تر گشته، از کار بیفتاد و از کوه و صحرا آب سیلابی جاری شد که زمین پست و بلند را یکسان نمود و راه گم گردید و در همین وقت از جانب باقرخان تنگستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سپاه خود به قصد شیخون اردوی شما، آمده‌اند و شجاع‌الملک برای محافظت اردو مراجعت نمود و بعد از چند ساعت لشکر انگلیس به جای آنها رسیده، اتراق نمودند و روز دیگر محمدقلی‌خان ایلخانی دو نیزه‌سر از سربازان انگلیس، روانه اردوی ایرانی نمود<sup>۷</sup> و پیغام فرستاد که باید پای سردانگی را در جنگ با دشمن فشرده، تساهل ننمود و شجاع‌الملک و سران سپاه، سکونت را بر حرکت ترجیح می‌دادند که دشمن بیاید، او را بهتر دفع کنیم، پس بنه و احمال اردو را بیرون فرستاده، سبکبار گشته، چند فرسخ از برازجان به جانب دالکی رفته، در انتظار ورود دشمن نشستند و سپاه انگلیس تا برازجان آمده به جای لشکر ایرانی نشستند و بازمانده از قورخانه آنها را تصرف نمودند و شجاع‌الملک نامه‌ای به ایلخانی نوشت که در شب دوازدهم جمادی دویم<sup>۸</sup> از منزل نَنیزک که جای توقف اردوی ایلخانی بود به جانب برازجان بیاید و در نیم فرسخی لشکر

۱. نَنیزک: (Nanizak) دهی در فاصله هفت و نیم میلی برازجان و ۲۵ میلی بوشهر. ترجمه انگلیسی فارسنامه، ص

۳۲۸، و رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۲. رک: حقایق الاخبار، ص ۴۰۴، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۳۴.

۳. روستایی در ۱۴ میلی جنوب غربی برازجان.

۴. واژه‌ای است ترکی به معنی مقدمه لشکر، دلیل راه، جاسوس و مستحفظ اردو، قراول.

۵. به معنی دورزده.

۶. رک: حقایق الاخبار، ص ۴۰۴، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۶.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۳۵.

۸. برابر با ۷ فوریه ۱۸۵۷.

انگلیس کمین کند و چون آواز توپ ایرانی به گوش ایلخانی رسد، شجاع‌الملک از جانب شمال و ایلخانی از جنوب آغاز شیبخون کنند و جاسوسهای لشکر انگلیس از این معاهده ایلخانی و شجاع‌الملک آگاه گشته، سردار خود را خبر نمودند و سردار تدبیری نمود که پیشدستی کرده، توپ را رها کنند تا ایلخانی به گمان توپ ایرانی، از جانب جنوب به قصد شیبخون در رسد و عرصه بوار و دمار گردد و شجاع‌الملک پیش از غروب آفتاب با سه هزار نفر سوار و پیاده و هشت ارابه توپ از جانب دالکی برای شیبخون به سمت برازجان حرکت نمود و غافل از آنکه دشمن از روز گذشته از قصد او باخبر است و به استعداد تمام نشسته است و چون پاسی از شب گذشت، بانگ توپ از اردوی انگلیس بلند گشت و چون شجاع‌الملک بانگ توپ را شنید، دانست که تدبیر او بیفایده افتاد و می‌دانست که ایلخانی از شنیدن بانگ توپ به جانب لشکرگاه انگلیس بی‌خبر خواهد تاخت و خود را در معرض هلاک خواهد انداخت و برای آنکه ایلخانی را آگاه کند به ایلغار تاخت نمود و چون نزدیک لشکرگاه انگلیس رسید، دوسه تیر توپ برای اعلام ایلخانی رها نمود و سپاه انگلیس از بانگ توپ ایرانی گمان کرده که لشکری بیکران از جانب شیراز به آنها رسیده است و به این خیال آنچه قورخانه از لشکر ایرانی در تصرف داشتند، آتش زدند [و] از برازجان به جانب بوشهر حرکت نمودند و محمدحسن خان کلانتر برازجان را با خود داشته، با خود بردند<sup>۲</sup> و در نزدیکی قریه چاه کوتاه، سپاه ایرانی از دنبال آنها در رسید و سه ساعت تمام جنگ نمودند و ایلخانی از جانب منزل نیزک بیامد و از جانب دیگر لشکر انگلیس حمله نمود و در آن شب تاریک جمعی از دو جانب به گلوله توپ و تفنگ و شمشیر کشته گشت و سپاه انگلیس از راه متعارف بوشهر، منحرف گشته، از راه شیف<sup>۳</sup> که چند فرسخ به بوشهر نزدیکتر است حرکت نمودند و در این شب برای اعلام سپاه که در بوشهر توقف داشتند، توپها را پی‌درپی رها می‌نمودند و چون اثری از اسدادیان ظاهر نگشت از راه شیف خود را در کناره کشیدند و نزدیک به صبح جماعتی از سپاه بوشهر آمده، به آنها پیوستند و آنچه مشهور بود، اترم سردار انگلیس پنج ارابه توپ و دو فوج سرباز به امداد فرستاد و چون صبح شد، معلوم گردید که دوری سپاه انگلیس و لشکر ایرانی که در تلال و وهاد<sup>۴</sup> ایستاده بودند به اندازه یک تیر پرتاب توپ، بیش نبود و شماره لشکر انگلیس به یازده فوج سرباز و هزار نفر سوار نظام و هشتصد نفر توپچی می‌رسید و بیست و پنج ارابه توپ داشتند و این همه ازدحام برای آنکه در پستی و بلندی زمین بودند به نظر لشکر ایرانی نمی‌آمدند<sup>۵</sup> و ایرانیان مغرور گشته، بی‌اجازه سرکردگان به جانب لشکر انگلیس تاختند و چون بر فراز بلندیها و تلها رسیدند، خود را در میان دریای آتش دیده، دست از جان شسته، یورش نمودند<sup>۶</sup> و ایلخانی و سواران قشقائی که بی‌باکتر بودند، چند نفر از سوار نظامهای دشمن را

۱. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج. ۱، ص ۷۳۶، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۸.

۲. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج. ۱، ص ۷۳۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۹ - (از مضافات بوشهر دشتستان). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۴. جمع و هده به معنی زمین پست و هموار، جای مطمئن و هموار. (معین)

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۹، روضة‌الصفاء، ج. ۱، ص ۷۳۸.

۶. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج. ۱، ص ۷۳۸.



گشته، به چابکی عود به جای خود نمودند و فوج سرباز عرب و قشقائی و فوج شیرازی و افواج خاصه قراگوزلو و توپچیان ایرانی، چون دلاوری سواران قشقائی را دیدند، بیقاعده بر لشکر انگلیس تاختند و توپچیان انگلیس، توپهای آتشبار را به جانب سپاه ایرانی رها نمودند و ایرانیان چون چیره گشته بودند به جای خود مانده، بسیاری از آنها هدف تیر بلا شدند و انگلیسها که به شماره چهار پنج برابر ایرانی بودند از هر جانبی با توپ بر ایرانیان تاختند و آنها را درهم شکستند و چون سپاه ایرانی به هزیمت رفت، انگلیسها آنها را تعاقب ناکرده، راه بوشهر را گرفته، از پی کار خود رفتند و آنچه شنیده شد در این آمد و شد لشکر انگلیس از بوشهر به برازجان، نزدیک سه هزار و پانصد نفر از سوار و سرباز تلف گردید و از ایرانی به پانصد ششصد نفر رسید<sup>۲</sup>، العلم عندالله العالم، و سپاه انگلیس در تعجیل به جانب بوشهر، بسیاری از احوال و اثقال خود را در راه ریخته، گذشتند و اهالی دشتستان آنها را تصاحب نمودند و سپاه ایرانی از صحرای برازجان و دالکی گذشته، در صحرای خشت اردو برپا نموده، متوقف شدند و ایلخانی با فوج سرباز قشقائی و سوار عود به نئیزک که مقر اولی او بود، نمود و چون اخبار در کازرون به نواب والا مؤیدالدوله رسید، به تعجیل با چهارصد نفر تفتنجچی کازرونی و خشتی از صحرای خشت گذشته، وارد قریه دالکی گردید و ایلخانی را از نئیزک احضار فرمود و توپخانه را که در دالکی انداخته بودند به ایلخانی سپرده به نئیزک رسانیده نئیزک را لشکرگاه ایرانی، قرار دادند و مهرعلی خان شجاع الملک، اردو را از خشت، عود به دالکی<sup>۳</sup> داده، از برازجان گذشت [و] در منزل نئیزک به اردوی ایلخانی ملحق گردید و تمام این واقعات در ماه جمادی دومین این سال اتفاق افتاد و مقرب الخاقان فضل علی خان امیر تومان قراباغی آذربایجانی با سواران افشار و نانکلی و غلام نظام در روز پنجم ماه رجب آن سال وارد نئیزک گشته، به اردوی اعلا پیوستند و امیرالاسراء میرزا محمدخان قاجار سردار کل عساکر منصور[ه] ایرانی از شیراز حرکت کرده، از راه فیروزآباد در روز دوازدهم ماه رجب آن سال وارد نئیزک گردید، پس بزرگان ایرانی را بخواست و در باب جنگ با انگلیس مشاورت فرمود، پس از اتفاق آراء مختلفه، پیمان دولتی را در میان گذاشته، به سوگند مسلمانی استوار داشتند که تا جان در بدن دارند در دفع سپاه انگلیس بکوشند و خوانین دشتستان و دشتی را در این پیمان و سوگند با خود همداستان نمودند و حاجی محمد هاشم خان خشتی و حسین خان دشتی<sup>۴</sup> که همیشه در ادای مالیات دیوانی تسامح و تکاهل می نمودند، در این وقت به رضا و رغبت تمام مالیات گذشته و سال آینده را بتمامه تسلیم خزانه دار اردو نمودند و در عهده گرفتند که آنچه غله در آن نواحی باشد، نیمه ای را برای صرف معیشت رعیت و نیمه دیگر را تسلیم سیورسات چیان اردو نمایند و معادل سه هزار نفر تفتنجچی دشتی و دشتستانی و خشت و

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۰، روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۳۹.

۲. در روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۴۰: (گویند از لشکر ایران زیاده از ۲۸۰ تن بقتل نیامد)، و چنین است در ناسخ - التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۳.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۴۱، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۳.

۴. برابر با اول مارس ۱۸۵۷.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵، روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۴۲.

تنگستان به قید داوطلب به سرکردگی باقرخان تنگستانی و حاجی محمد هاشم خان خشتی و حسین خان دشتی و علی محمدخان زیراهی و سهرابخان شبانکاره در نئیزک حاضر گشته، در کناره نشستند<sup>۱</sup> و میرزا سلطان محمدخان بهبهانی با آنکه چند سال از ایالت کوه گیلویه معزول و در شیراز توقف داشت به فرمایش نواب مؤیدالدوله نزدیک به هزاروپانصد نفر سوار و تفنگچی کوه گیلویه را فراهم آورده، به اردوی اعلی پیوست و در میانه خبر رسید که چند نفر بی سروپا از رعایای دشتی برای طمع، در معامله با سپاه انگلیس که قیمت هر چیزی را سه چهار برابر می دادند، اراده بوشهر را نموده اند، نواب والا مؤیدالدوله شصت نفر سوار روانه فرموده، آنها را گرفته، بیاوردند و معلوم داشتند که دوهزار قطعه مرغ و خروس و ده وقر هندوانه داشته اند<sup>۲</sup>، نواب والا شش نفر از آنها را بکشت و اموال آنها را به سوارها بخشید و بعد از اجتماع سپاه ظفرپناه ایرانی در منزل نئیزک، چون هیچ خبری از لشکر انگلیس نرسید، در روز غره ساه شعبان<sup>۳</sup> این سال، فضل علی خان امیرتومان و سلیمان خان میرپنج افشار با فوج قراچه داغی و فوج چهارم قراگوزلو و فوج چهارم حال اصفهان با شش ارابه توپ و سوار افشار و شاهسون و نانکلی و سکری و ایلخانی<sup>۴</sup> با سواران قشقائی به سرکردگی علی قلی خان و سهرابخان و دارابخان و قبادخان قشقائی برادرزادگان ایلخانی و فوج قشقائی، با چهار ارابه توپ تا نزدیک قریه چغادک<sup>۵</sup> چهار فرسخی بوشهر برفتند و چندآنکه داو جنگ طلبیدند، جوابی از جانب لشکر انگلیس نشنیده، عود به نئیزک نمودند.

و عید نوروز سنه ثیلان ثیل در شب بیست و چهارم ماه رجب این سال [۱۲۷۳]:<sup>۶</sup> اتفاق افتاد و چون هوای نئیزک گرم گشته، خبری از جنگ و صلح با انگلیس در میانه نبود، بزرگان لشکر ایران اردو را به استحکام تمام بجا گذاشته، خود با معدودی از خواص در منازل کوه کیسه کان<sup>۷</sup> برازجان که شرح آن در ذیل کوههای فارس در گفتار دوم این فاسنامه ناصری بیاید، رفته، هریک بر سر چشمه در سایه درختی و آفتابگردانی توقف نموده در انتظار خبر جنگ و صلح نشستند و چون امر مصالحه در میانه دولت علیه ایران و دولت علیه انگلیس در شهر پاریس در روز هفتم ماه رجب آن سال [۱۲۷۳]:<sup>۸</sup> به توسط جناب فخامت نصاب، فرخ خان امین الملک کاشانی، به انجام رسید و نتیجه آن عهدنامه، عود سپاه ایران از شهر هرات و رجوع لشکر انگلیس از بندر بوشهر بود و بعد از وصول این عهدنامه، سپاه انگلیس از بوشهر به هندوستان و لشکر ایران از هرات به دارالخلافه طهران عود نمودند و سپاه ایرانی که در نئیزک

۱. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵.

۳. برابر با ۲۷ مارس ۱۸۵۷.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۶.

۵. در حقایق الاخبار، ص ۲۰۹: (چغادک). رک: جلد دوم همین کتاب چغادک از نواحی تنگستان دشتستان.

۶. برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۷.

۷. کیسه کان: کوه بزرگی مشرقی قصبه برازجان دشتستان به مسافت سه فرسخ افتاد، هوای تابستان سر این کوه مانند هوای تابستان بلوک خفر و فسااست (فاسنامه ناصری گفتار دوم، کوههای مملکت فارس).

۸. برابر با ۳ مارس ۱۸۵۷، رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۴، حقایق الاخبار، ص ۲۱۳ تا ۲۲۶. متن قرارداد، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۵ بعد.

توقف داشت، در اواخر ماه ذیقعده این سال [۱۲۷۳]: عود به شیراز نموده، هریک به جانب وطن مألوف خود شتافتند مگر سلیمان خان افشار که برای نظم نواحی کوه گیلویه، ماسور بهبهان گردیده، بعد از ورود به صواب دید نواب لطف علی میرزا والی بهبهان پسر نواب والا مؤیدالدوله در جرح و تعدیل اسورات کلانتران کوه گیلویه پرداخته، به اندک زمانی شوریدگیها را آرام نمود و در ماه شوال این سال [۱۲۷۳]: مهر علی خان شجاع الملک شیرازی نوری به منصب امیر توپانی و محمدقلی خان ایلخانی قشقائی<sup>۱</sup> به لقب و نشان اسپرینج سرافراز شدند و هم در آن ساه جناب میرزاشفیع صاحب دیوان در طهران وفات یافت<sup>۲</sup> و بنا بر شایستگی و لیاقت میرزافتح علی خان مستوفی ولدالصدق حاجی میرزاعلی اکبر قوام الملک شیرازی که به حسب و نسب معروف و به حسن کفایت موصوف بود، به لقب جلیل صاحب دیوان اختصاص یافت<sup>۳</sup> و در دیوان اعلی به جای خط و مهر میرزا شفیع صاحب دیوان خط و مهر گذاشت.

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: میرزا محمدحسین و کیل پسرعم مؤلف این فارسنامه ناصری که از چهل سال بیشتر به آن لقب سرافراز بود، وفات یافت و لقب او را به میرزاعلی محمدخان پسر دیگر حاجی قوام الملک عنایت فرموده، او را میرزاعلی محمدخان و کیل گفتند.

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: ایالت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را از مملکت فارس موضوع داشته [۴] به احمدخان عمیدالملک نوائی داده، او را دریاییگی گفتند.<sup>۴</sup>

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: میرزا حسن علی خان دریاییگی سابق بوشهر که در جنگ انگلیس مأخوذ گشته، او را به بندر بمبای برده بودند، سرخص گشته، به احترام تمام وارد شیراز گردید.

و چون محرم سال ۱۲۷۴ در رسید در شیراز و توابع فارس، وبای عام شایع گشته، جماعتی رهسپر سفر آخرت شدند و نواب والا طهماسب میرزا مؤیدالدوله با اهل و عیال از شیراز حرکت کرده در قریه پس کوهک<sup>۵</sup> چهار فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز که هوائی خنک و آبی سرد دارد، توقف فرمود و در این ایام وبای، نصرالله خان لاری والی سابق لارستان که برای ادای مالیات دیوانی، در توپخانه مبارکه شیراز محبوس بود فرار کرده، در نواحی لارستان سبعه توقف نمود و اهالی آن سامان به ملاحظه آنکه اباء و اجداد او به ایالت سبعه و لارستان برقرار بوده اند، سر در اطاعت او آورده، میرزا لطف الله مستوفی شیرازی، حاکم سبعه را عذر خواسته، او را روانه شیراز داشتند و نصرالله خان علم خودسری را در محال سبعه برافراشت و چون آن اخبار به نواب مؤیدالدوله رسید، حکومت سبعه را به رضاقلی خان عرب فارسی سرتیپ فوج بهارلو و اینالو و عرب ارزانی داشته، او را با دو ارایه توپ و فوج سرباز از شیراز برای دفع نصرالله خان روانه سبعه فرمود و علی تقی خان قراگوزلو، سرتیپ فوج سرباز درگزین و جعفرقلی خان سرتیپ توپخانه مبارکه را ماسور به نواحی لارستان نمود و چون آن جماعت از

۱. رک: روضة الصفاء، ج. ۱، ص ۷۷۳.

۲. رک: روضة الصفاء، ج. ۱، ص ۷۷۲.

۳. رک: حقایق الاخبار، ص ۲۲۶، روضة الصفاء، ج. ۱، ص ۷۷۲.

۴. رک: روضة الصفاء، ج. ۱، ص ۷۷۳، حقایق الاخبار، ص ۲۳۲، در ذکر وقایع ۱۲۷۴.

۵. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

عهده دفع نصرالله خان برنیامدند، نواب والا، مؤیدالدوله، ولد ارحمند خود عبدالباقی میرزا را که کیاستی قرین سیاست داشت برای نظم نواحی سبعه و لارستان مأمور فرموده بایک فوج سرباز آذربایجانی و دوارابه توپ در جمادی دوم این سال [۱۲۷۴]: حرکت کرده، از راه سروستان و فسا و داراب وارد قصبه فرگ شده، در باغ علی آباد، رحل اقامت انداخت و رضاقلی خان سرتیپ، با فوج عرب در قلعه خرابه بهمنی که بر فراز تلی بلند، دو فرسخ سیانه جنوب و مشرق فرگ است، سنگر بسته، توقف داشت و علی تقی خان قراگوزلو، با فوج سرباز درگزین، از لارستان آمده در ناحیه بیخوا، توقف نمود و چون نصرالله خان، خود را غرق دریای غضب شاهنشاهی دید، از سمت طارم حرکت کرده، جمعیت خود را متفرق نموده، در کوهستان ناحیه فین<sup>۲</sup> پنهان گردید و نواب امیرزاده عبدالباقی میرزا، به گمان آنکه نصرالله خان از نواحی سبعه گذشته، به جانب لارستان رفته است، از ناحیه فرگ وارد شهر لار گردید.

و عید نوروز سال یونتئیل در شب یکشنبه پنجم ماه شعبان این سال [۱۲۷۴]<sup>۳</sup>: اتفاق افتاد و در این سال میرزا عبدالوهاب خان شیرازی به لقب و منصب نایب وزارت دول خارجه سراقراز گردید.

و هم در آن سال [۱۲۷۴]: مفتول تلگراف<sup>۴</sup> را از شهر طهران برای امتحان به خارج شهر کشیده، بعد از آزمایش حکم به اجرای تلگراف از طهران به بندر بوشهر صادر گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۴]: روز پانزدهم ماه شعبان را که روز ولادت باسعادت امام دوازدهم، حضرت صاحب الامر (ع) است برحسب امر شاهنشاه دین پناه، خلدالله ملکه، عید مذهب اثنی عشری مقرر گردید که هر ساله مانند عید مولود حضرت ختمی مآب (ص) و عید مولود حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب (ع) جشن دولتی در شهرهای ایران مجری به دارند.

و هم در آن سال [۱۲۷۴]: نصرالله خان لاری که در کوهستان فین متواری بود، به شجاع الملک پیغام فرستاد که اگر کفیل کارهای من شوی، بعد از اطمینان به شیراز خواهم آمد و شجاع الملک، شیرخان نوری را برای استمالت او روانه فین داشته او را وارد شیراز نمود و مبلغ هزار تومان مواجب دیوانی برای او برقرار نمود.

و در روز بیستم ماه محرم سال ۱۲۷۵<sup>۵</sup> به موجب دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی، جناب صدراعظم و اقوام و عشیره آن جناب از تمام مذاصب دیوانی و دولتی معزول شدند و شش نفر وزیر کافی برای رتیق و فتق امورات مهمه ملکی و دولتی، در دربار معذلت سدار مقرر نمودند،

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین

۱. از دهات خنج. (رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم)، ۲. از دهات بیونج سبعه. (فارسنامه ناصری، گفتار دوم).

۲. از نواحی سبعه (فارسنامه ناصری، گفتار دوم).

۳. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۸.

۴. (عمل تلگراف که از غرائب صنایع روزگار است به اهتمام شاهزاده علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه و به تعلیم و متصدی گری موسیو را کرشش معلم توپخانه به انجام رسید.) حقایق الاخبار، ص ۲۳۶، و رک: دیوان سروش اصفهانی قصیده در وصف دستگاه تلگراف.

۵. برابر با ۳ اوت ۱۸۵۸.

۶. رک: حقایق الاخبار، ص ۲۳۷ به بعد، صدرالتواریخ، ص ۲۳۳ تا ۲۴۸، مخصوصا ص ۲۴۱.

و در شیراز، میرزانهیم نوری پسرعم جناب صدراعظم و مهرعلی خان شجاع‌الملک و حاجی هاشم خان امیر دیوان‌خانه عدلیه فارس برادرزادگان آن جناب را مأخوذ داشته، از هر یک مبلغی وجه نقد به عنوان جریم از سوء سلوک گرفته، آنها را خانه نشین نمودند.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل خیریت دلیل در شانزدهم ماه شعبان این سال [۱۲۷۵]:<sup>۱</sup> اتفاق افتاد و در همین ماه شعبان، نواب اشرف والا، طهماسب میرزا مؤیدالدوله از حکمرانی فارس معزول گشته، فرمانفرمائی آن مملکت را به نواب اشرف والا، سلطان مراد میرزا، حسام‌السلطنه، عم حقیقی اعلیحضرت همایونی عنایت فرمودند و در شب غره رمضان این سال، خبر عزل و نصب به شیراز رسید و نواب مؤیدالدوله، نواب امیرزاده عبدالباقی میرزا، حکمران سبعه و لارستان و بنادر و سواحل دریای فارس را که در گله‌دار توقف داشت و نواب لطف‌علی میرزا والی بهبهان و کوه‌گیلویه را از بهبهان احضار به شیراز فرمود و نواب اشرف والا، حسام‌السلطنه، در اواخر ماه شوال آن سال [۱۲۷۵]: وارد شیراز گردید و نواب اشرف مؤیدالدوله بعد از خبر عزل، مدت سه ماه در باغ‌نوا که از نصف یک میل در جانب صبوی شهر شیراز است به فراغت بال توقف نمود.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: ایالت مملکت یزد به میرزا فتح‌علی خان صاحب دیوان شیرازی، عنایت نمودند.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: میرزا شفیع شیرازی که منشی رسائل جناب صدراعظم بود به منصب استیفای دیوانی برقرار گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: نواب والا حسام‌السلطنه، وزارت فارس را به میرزا محمدحسین همدانی که از نوکرهای قدیم او بود، واگذاشت و دست میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی را از وزارت کوتاه نمود و چون استشمام مخالفتی از مشیرالملک نمود، او را گرفته، حبس فرمود و معادل هیجده هزار تومان به جریمه خیانت از او گرفته، روانه طهران داشت.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: حکومت لارستان و نواحی سبعه و بندر عسلویه و بندر لنگه را به میرزا حسن علی خان دریاپیگی ارزانی داشتند و ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را به ابراهیم خان قاجار جوینی خراسانی که سردی سالخورده بود، دادند و نایب او را میرزا سلطان محمدخان بهبهانی نمودند و نواحی دشتی و دشتستانی و بندر بوشهر را به حسن خان قراداغی آذربایجانی تفویض نمودند و حکومت جهرم و قیسرکارزین و اصطهبانات را به محمدعلی خان تبریزی، پسر خالوی نواب حسام‌السلطنه، عنایت نمودند و مشارالیه، آفاقلی برادر خود را ضابط آن نواحی نموده، در قصبه جهرم متوقف گردید و حکومت کازرون به میرحیدرخان طالش مقرر گردید و ضابطی سامان گله‌دار و اسیر و علا مرودشت و بندر عسلویه به میرزا علی محمدخان پسر میرزانهیم نوری برقرار شد و چون در اوائل پائیز این سنه باقرخان گله‌داری از میرزا علی محمدخان تمکینی نداشت، او را معزول و حکومت گله‌دار و نواحی را به نواب نوذر میرزا نواده مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای سابق فارس دادند. و در اواخر

۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۹.

۲. (در شمال شرقی شیراز، در میدانی دور از شهر در جنب مصلی است) رك: آثارالعجم، ص ۵۱۶ و ۵۱۵.

سنه گذشته، احمدخان کلانتر طوائف بهارلو و نفر وفات یافت و میانه طوائف بهارلو، شقاق و نفاق فوق العاده بروز نمود که از مال و جان و عرض یکدیگر اغماض نداشتند و ایل اینالو که قرب جواری با ایل بهارلو داشتند، شوریده گشته، نواحی داراب و سبعه و طرق و شوارع را پایمال حوادث نمودند و نواب والا حسام السلطنه، حکومت داراب را به نواب مهدی قلی میرزا و ایل بهارلو و نفر و اینالو را به نواب جعفر قلی میرزا، پسران نواب والا حاجی محمد ولی میرزا عم حقیقی نواب حسام السلطنه ارزانی فرمودند [و] قلع و قمع طوائف بهارلو و اینالو و آبادی نواحی را از آنها درخواست فرمود و بعد از ورود شاهزادگان به نواحی داراب، بعضی از طوائف بهارلو را استمالت نموده، در قید اطاعت درآوردند و بعضی به حالت تمرد باقی مانده، اعتنائی به حکومت نداشتند، با جماعت موافق، طایفه مخالف را مقهور داشته، چهل نفر از بهارلو را اسیر کرده، روانه شیراز نمودند و در شیراز بیست و چهار نفر آنها را کشتند و شانزده نفر را روانه طهران داشته، محبوس شدند.

و در این سال [۱۲۷۵]: موکب همایون شاهنشاهی، از دارالخلافه طهران نهضت فرموده، از راه قم و همدان تشریف فرمای مملکت کردستان گشته، سه روز در شهر «سننده»<sup>۲</sup> مشهور به «سنه» اقامت فرمود و چون والی کردستان از عهده توقعات ملازمین رکاب مستطاب همایونی برنیامد و جماعتی رنجیده خاطر شدند و شمس الشعراء سروش<sup>۳</sup> شاعر اصفهانی این چند بیت را فرمود:

در شهر سنه اردو روزی دو اقامت کرد  
چون طبل بیان خالی بانگ است همه والی  
والی سنه سینه آماج ملامت کمر  
عرضه چون بودش هیچ، عرض قد و قامت کرد  
از بند بلا جستیم وز قحط و غلا، رستیم

پس موکب والا، از کردستان حرکت فرموده، از نواحی گروس گذشته روز دوم ماه ذی حجه آن سال در چمن سلطانیه نزول اجلال نمود.

و ایام عاشورای سال ۱۲۷۶ در رسید و اعلیحضرت شاهنشاه قوی شوکت ادام الله بقاء، در چمن سلطانیه تعزیه داری خاس آل عباس (ع) را به احسن وجه به پایان رسانیدند و روز سیم ماه صفر آن سال، شهر تبریز مقر نزول جلال گردید، پس موکب اعلی از تبریز به سراغه و از سراغه به جانب طهران نهضت فرموده روز بیست و دوم ماه ربیع اول آن سال وارد دارالخلافه طهران شدند.

و عید نوروز سنه بیچین نیل در بیست و هفتم ماه شعبان این سال [۱۲۷۶]: اتفاق افتاد و نواب اشرف والا، حسام السلطنه، نواب والا اسدالله میرزا، خواهرزاده خود را در شیراز جنت طراز، نایب الحکومه فرموده، او را نایب الایاله گفتند و خود به قصد نظم دشتی و دشتستان

۱. رک: حقایق الاخبار، ص. ۲۵.

۲. سندیج امروزی که قبلا سنه و سنه دژ هم خوانده می شد. رک: تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بارتولد، ص ۲۱۵.  
۳. پسر میرزا محمد علی متولد ۱۲۳۸ در اصفهان، شاعر در خدمت ناصرالدین شاه بود و صلات فراوان از او می گرفت و پس از فوت قائمی شاعر مقدم دربار شد و به خطاب (خان) و (شمس الشعراء) ملقب شد و در سال ۱۲۸۵ درگذشت.  
از آثار او علاوه بر قصائد و نتخامه ها و مثنویات کتابی است به نام شمس العناقب و روضة الانوار...

۴. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۰.



از شیراز حرکت کرده، از راه کازرون و برازجان وارد بندر بوشهر گردید و نواحی را نظم کامل بداد.

و از واقعات اتفاقیه جنگ حاجی رضای قاسی<sup>۱</sup> و ملاعلی اکبر است. حاجی رضا پسر قاسی - نام از طوایف الواری است که زمان غفران توأمان کریم خان و کیل، از لرستان فیلی به شیراز آمده، توطن نموده‌اند و ملاعلی اکبر پسر ملا محمدعلی نام، برادر مادری جناب غفران مآب، شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز است که نااهل گشته، سلسله امام جمعه را از خود بیزار می نمود و حاجی رضا و ملاعلی اکبر در ایام فترت، هریک جمعی از اوباش را گرد آورده، مرتکب پاره‌ای از کارهای ناشایست بودند و به قاعده کلیه که فرموده‌اند: جان گرگان و سگان از هم جداست<sup>۲</sup>، همیشه در کاوش یکدیگر بودند و در ماه رمضان این سال که نواب اشرف‌والا، حسام‌السلطنه، در بندر بوشهر تشریف داشت، حاجی رضا و ملاعلی اکبر در مسجد نو شیراز، کار از گفتگو گذرانیده، به مجادله رسانیدند و اعوان هریک با شمشیر و تفنگ حاضر گشته، چند نفر از دو جانب سرشکسته و زخم‌دار گردید و تا سه روز آن مخمصه برپا بود و عقلای شهری نتوانستند آن فتنه را خاموش کنند تا آنکه حاجی رضا به وسایط و وسائل خود را بی تقصیر قلم داده، خدمت نواب اسدالله میرزا نایب‌الایاله، مستظلم گشته، در قهوه‌خانه حکومتی، توقف نمود و ملاعلی اکبر به حال خود باقی بود و نواب نایب‌الایاله، ملاعلی اکبر را از حاجی قوام‌الملک بخواست و حاجی قوام‌الملک از عهده برنیامده، خود را معذور داشت و نایب‌الایاله، حاجی قوام‌الملک را معذور ندانسته، شکایت او را به نواب والا، حسام‌السلطنه نگاشته، او را منشأ فتنه دانستند و بعد از چند روز دیگر، ملاعلی اکبر هم به منزل نواب نایب‌الایاله پناه برد لیکن فایده ندید و نواب حسام‌السلطنه، حکومت بوشهر و دشتی و دشتستان را به نواب سلیمان میرزا، خلف غفران مآب فریدون میرزا فرمانفرمای سابق فارس، عنایت فرموده، به تعجیل تمام از راه بلوک دشتی و فیروزآباد در ماه شوال این سال [۱۲۷۴]: عود به شیراز نمود و بعد از ورود به سعایت نواب اسدالله میرزا که باعث شوریدگی شهر شیراز در فتنه ملاعلی اکبر و حاجی رضا، حاجی قوام‌الملک، بود برای آنکه تزلزلی در بنیان حکومت انداخته، خود را محل حاجت حاکم قرار دهد و نواب حسام‌السلطنه<sup>۳</sup>، حاجی قوام‌الملک را، طوعاً او کرهاً، روانه دارالخلافه طهران فرسود و چون نواب حسام‌السلطنه، مشیرالملک وزیر فارس را بعد از چند ماه از ورود به شیراز محبوساً روانه طهران نموده، وزارت را به میرزا محمدحسین همدانی داده بود و در آن روزها، حاجی قوام را روانه طهران داشته بود، در خیال افتاد که آن دو نفر فارسی در طهران اسباب عزل او را فراهم آورند، لابد گشته میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک را از طهران خواسته، بعد از ورود به شیراز، کلیه امور وزارت فارس را در کف کفایت او گذاشت.

و هم در این سال [۱۲۷۴]: ایالت لرستان، به نواب مهدی قالی میرزا مقرر گردید و چون مصطفی خان بستکی سالها بود به حصانت کوهستان بستک مغرور گشته، اعتنائی به حکومت

۱. رک: حقایق الاخبار، ص ۳۰۷، بعد.

۲. مصرعی است از مثنوی مولوی در دفتر چهارم:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

۳. رک: حقایق الاخبار، ص ۳۰۸.

لارستان نداشت و مهدی قلی میرزا بعد از ورود به شهر لار در خیال تنبیه مصطفی خان افتاده، با فوجی سرباز و جمعی تفنگچی و دو ارابه توپ از شهر لارستان به جانب بستک حرکت نمود و چون به صحرای باغ رسید معلوم داشت که مصطفی خان گردنه انوه را سنگر بسته به تفنگچی استوار داشته، راه عبور را بسته است و گردنه های دیگر نواحی بستک را به طوایف فرامرزی و لاری محفوظ داشته است و چون نواب معزی الیه از مداخله در نواحی جهانگیریه و بستک مأیوس گردید، خود با یک نفر سوار از اردو خارج گشته، چون به گردنه انوه رسید به مستحفظین راه گفت، من سردی اسپنم، از جانب شاهزاده برای مصالحه آمده ام و چون به تفنگچیان فرامرزی رسید باز همان سخن را عنوان نموده، چون به دروازه بستک رسید، برای مصطفی خان پیغام داد که من شاهزاده مهدی قلی میرزا هستم که به سهمانی آمده ام، چون مصطفی خان حقیقت واقع را دانست از دروازه درآمد، رکاب شاهزاده را بوسیده، او را وارد خانه خود نمود و ضیافتی که لایق چنین مهمانی بود، به انجام رسانید و مهر اسم خود را به شاهزاده سپرد که آنچه بخواهی از نقد و جنس حواله بده که مجری است و شاهزاده بزرگ منشی کرده، دیناری را نخواست، عود به شهر لار نمود و مصطفی خان بعد از چند روز پیشکشی لایق روانه داشت و خود در شهر لار، خدمت شاهزاده رسید، با نیل مقصود عود به بستک نمود.

و هم در این سنه [۱۲۷۶]: اسام مسقط حکومت بندرعباس و نواحی را به حاجی احمدخان پسر حاجی محمدعلی تاجر مشهور به کیایی وزیر مسقط و بر عمان بداد. و چون ماه محرم سال ۱۲۷۷ در رسید، اعلیحضرت اقدس شهریاری، ادام الله بقاء، ایام عاشورا را به تعزیه داری اهل بیت نبوت گذرانیدند و در ماه ربیع اول این سال چندین مفسده و شوریدگی در مملکت خراسان اتفاق افتاد و امنای دولت جاویدعدت، اصلاح آن اسور را جز از نواب والاحسام السلطنه ندانستند و در اوایل ماه ربیع اول نواب معظم الیه، از فارس احضار به طهران گشته، مأمور به ایالت خراسان گردید و روز دوازدهم ماه جمادی اول این سال از شیراز به جانب طهران حرکت نمود و مقرر فرمود که حاجی محمد کاظم کدخدای محله درب شاهزاده شیراز و حاجی میرزا احمد کدخدای محله میدان شاه شیراز که هر یک در خدمت نواب معظم الیه سمتی مخصوص داشتند، تدارک سفر خراسان را دیده، روانه مقصد شوند و چون به خراسان رسیدند حاجی محمد کاظم را کلانتر شهر مشهد مقدس و حاجی میرزا احمد را امیر دیوان خانه عدلیه خراسان فرمود و در ماه ربیع اول همین سال فرمانفرمائی مملکت فارس باز به نواب اشرف والا، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، حکمران سابق، عنایت گردید و نواب معظم الیه ولد ارجمند خود، نواب والا، امیرزاده عبدالباقی میرزا را نایب الحکومه فرموده، در اواسط ماه ربیع اول این سال وارد شیراز گردید و نواب اشرف والا مؤیدالدوله در اوائل ماه جمادی اول آن سال کلمه العود احمد را گفته، وارد شیراز جنت طراز شدند و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان و گله دار و اسیر و علامرودشت و بندرکنگان و بندر عسلویه را به فرزند ارجمند خود عبدالباقی میرزا و ایالت کوه گیلویه و بهبهان را به مهرعلی خان شجاع الملک نوری و نواحی لارستان و سبعه را به میرزا حسن علی خان دریاییگی پسر جناب حاجی قوام الملک و ضابطی بلوک فسا را به میرزا محمدعلی جابری انصاری اصفهانی و داراب را به طهماسب قلی خان قزوینی عنایت

فرمود و بندرعباس کماکان در تصرف حاجی احمدخان بسقطی برقرار بماند و شجاع‌الملک بعد از ورود به بهبهان به سوگند و میثاق قرآنی، میرزا سلطان محمدخان طباطبائی حاکم کوه گیلویه و بهبهان را که ابا عن جد به ایالت آن نواحی برقرار بود به تهمت و افتراء دولتی که دامنش از آن تهمت پاک بود، برای طمع در اسوا او، مأخوذ داشته، روانه شیرازش داشت و بعد از ورود او را روانه طهران نمودند و این خیانت و بدعهدی بر شجاع‌الملک نامبارک آمده، بعد از آن سال به حکومت و ایالتی نرسید.

و عید نوروز سنه تخاقوی نیل خیریت دلیل در وقت غروب آفتاب روز هشتم ماه رمضان المبارک<sup>۱</sup> اتفاق افتاد و ایالت‌های مملکت فارس به قانون سال گذشته برقرار بماند.

و در آن سال [۱۲۷۷]: نواب اشرف والا طهماسب میرزا مؤیدالدوله، فرمانفرمای فارس، پل مستحکمی بر رودخانه پرواب<sup>۲</sup> مشهور به رودخانه سیوند مرودشت در دوازده فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز برای آسایش قوافل بساخت.

و هم در آن سال [۱۲۷۷]: معادل شش هزار تومان وجه نقد، بر حسب امر اعلیحضرت ظل‌اللهی خلدالله ملکه صرف تعمیر عمارت دیوانی شیراز گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۷]: میرزا محمدعلی شیرازی کارپرداز مهام خارجه فارس به لقب خانی سرافراز گشته، او را میرزا محمدعلی خان گفتند.

و چون ایام عاشورای محرم سال ۱۲۷۸ آمد، اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه ادام‌الله بقاء برای گرمی هوا در بیلاق طهران تشریف داشتند و تعزیه‌داری اهل بیت عصمت را به اختصار گذرانیده در ماه صفر آن سال در شهر طهران تعزیه‌داری را به وجه کمال به انجام رسانیدند.

و عید نوروز سنه ایت نیل خیریت دلیل در شب بیستم ماه رمضان<sup>۳</sup> واقع گردید و در این سال عمیدالملک احمدخان نوائی، نواحی بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را از مملکت فارس موضوع داشته، به ایالت و حکومت آن سامان برقرار گشته، در ماه ذی‌قعدة آن سال وارد بندر بوشهر گردید.

و در اواخر ماه ذی‌حجه آن سال [۱۲۷۸]: حضرت اسعد اشرف ارفع امجد اکرم افخم اجل اعظم، شاهنشاه زاده کامگار، مظفرالدین میرزا ادام‌الله تعالی اقباله‌العالی به ولایتعهد دولت قوی شوکت، جاویدعدت علیه ایران، صانهاالله تعالی عن حوادث الزمان، سرافراز گردید.

و عید نوروز سنه تنگوز نیل خیریت دلیل در غره ماه شوال این سال ۱۲۷۹<sup>۴</sup> اتفاق افتاد و در اول این سال، نواب اشرف والا، مؤیدالدوله طهماسب میرزا و حاجی علی‌اکبر قوام‌الملک و میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک و محمدقلی خان ایلخانی و میرزا محمدرضای مستوفی از شیراز

۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۱.

۲. (رودخانه پرواب بلوک مرودشت، آبش شیرین و گواراست، رودخانه کمین چون به قریه سیوند مرودشت رسید رودخانه پرواب گشته در زیر قریه عماده، ده ناحیه خفرک سفلی از بلوک مرودشت به رودخانه راجرد پیوسته رودخانه کربال گردد.) فارسنامه ناصری، گفتار دوم، رودخانه‌های فارس.

۳. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۲.

۴. برابر با ۲۱ یا ۲۳ مارس ۱۸۶۳.

به دارالخلافه طهران احضار گشته، در اواخر ماه شوال این سال وارد طهران شدند و بعد از چند روزی، ایالت مملکت فارس به حضرت اسعد اشرف ارفع امجد والا، شاهنشاهزاده اعظم، سلطان مسعود میرزا یمین الدوله ظل السلطان ادام الله ایام سعادت، عنایت گردید و پیشکاری و وزارت کل فارس در عهده جناب محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار قرار گرفت و در ماه ذی حجه این سال ۱۲۷۹ فرمانفرمای فارس و پیشکار و فارسیان از دارالخلافه، روانه شیراز شده در اواخر همین ذی حجه وارد گشته بساط معدلت را گسترده و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک به نیابت تولیت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز و برقرار شده از طهران روانه مقصد گردید و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را به احمد خان عمید الملک نوائی باقی گذاشتند.

و در این سال [۱۲۷۹]: سیم تلگراف از حد رودخانه ارس آذربایجان تا بندر بوشهر امتداد یافت.

و عید نوروز سال سیچقان ثیل خیریت دلیل در دوازدهم ماه شوال ۱۲۸۰ اتفاق افتاد و جناب ظهیر الدوله، از وزارت فارس معزول گشته، جناب میرزا محمد قوام الدوله فراهانی عراقی وزیر مملکت فارس شده، در ماه ذی قعدة این سال وارد شیراز گردید.

و در این سال [۱۲۸۰]: امنای دولت جاوید عدت، ایالت نواحی کوه گیلویه و بهبهان را به نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا ولد الصدق حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا، عم حقیقی اعلی حضرت شاهنشاهی ادام الله بقاء عنایت فرموده به مصاحبت جناب قوام الدوله وارد شیراز شدند و چون در سنه گذشته میرزا سلطان محمد خان والی سابق بهبهان از عسرت معیشت و پریشانی، بی اذن اولیای دولت از شیراز فرار کرده، کوه گیلویه و بهبهان را تصاحب نموده بود، قوام الدوله او را اطمینان داده به شیراز آمد و موجب و مرسوم لایق در حق او برقرار نموده، او را آسوده بداشت.

و در ماه ربیع اول این سال ۱۲۸۱ نواب اشرف والا، احتشام الدوله از شیراز به جانب کوه گیلویه و بهبهان حرکت فرمود و اسدخان سرتیپ با فوج سرباز قشقائی و علی خان و محمد صادق خان مراغه ای آذربایجانی<sup>۲</sup> سرکردگان سیصد نفر سوار مقدم آذربایجانی در خدمت نواب معظم الیه حرکت نمودند و بعد از ورود به خوبی کردار و نرمی گفتار، دلهای پراکنده الوار کوه گیلویه را متفق فرموده، کسی را در کار کسی مداخلتی نداد و اگر در یک طایفه دو نفر تقیض بودند، بعد از ملاحظه حسن سلوک، یکی را معزول نموده، مدد معاشی برای او معین می داشت که بیشتر شرارت و نافرمانی مردم از پریشانی معیشت برخاسته است و به این وسیله در اندک زمانی تمام شوریدگیهای الوار به آرامی رسید و بلوکات را مانند حومه بهبهان و ناحیه زیدون و بلوک لیراوی که از سوء سلوک حکومت، اهالی آنها پراکنده بودند، به استمالت و وعده تخفیف از مالیات و منال مقرری دیوانی و دادن تقاوی و مساعده بیشتر از متفرقه را جمع نموده، مشغول رعیتی و زراعت شدند و در آخر این سال مبلغی از وجوه دیوانی را که

۱. برابر ۲۱ مارس ۱۸۶۴.

۲. در متن: (آذربایجان).

به خرج بلوکات رفته بود از کیسه خود به خزانه عامره رسانیده، طلبکار از محل گردید.  
و عید نوروز سنه اودئیل خیریت دلیل در بیست و سیم ماه شوال [۱۲۸۱] اتفاق افتاد  
و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک عجم، جشن نوروزی را به اکمل وجوه به پایان رسانیدند و مملکت  
فارس در ظل اقبال حضرت اسعد امجد والا شاهنشاه زاده اعظم ظل السلطان منتظم و اهالی آن  
در سهد آسایش بودند.

و چون ماه محرم سال ۱۲۸۲ آمد، اعلیحضرت قوی شوکت ظل اللهی ادام الله تعالی  
عمره العالی در راه رضای خدای متعال مشغول تعزیه داری جناب خامس آل عبا (ع) گردیدند و  
روز بیست و پنجم این ماه به جانب فیروزکوه نهضت فرموده و در همین ماه حاجی میرزا علی اکبر  
قوام الملک شیرازی که به شرف نیابت تولیت آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تعجیه سرافراز  
و برقرار بود، بعد از گذشتن از هشتاد مرحله زندگانی در مشهد مقدس به رحمت ایزدی پیوست  
و لقب قوام الملکی به خلف الصدقش میرزا علی محمدخان شیرازی ارزانی گردید و خلف الصدق  
دیگرش میرزا فتح علی خان صاحب دیوان به ایالت شوشتر و دزفیل<sup>۲</sup> و نواحی عربستان عجم  
برقرار گردید و میرزا حسن علی خان در بایبگی به لقب جلیل نصیر الملکی نایل و سرافراز گردید.

و هم در این سنه [۱۲۸۲]: نواب اشرف والا، احتشام الدوله والی کوه گیلویه و بهبهان  
برای نظم ایلات و وصول مالیات پشتکوه و فرار از گرمی هوا، در اول برج جوزا از بهبهان با  
فوج قشقائی و سواره مقدم آذربایجانی حرکت نموده، در صحرای طسوج<sup>۳</sup> از نواحی چرام  
پشتکوه که چشمه های گوارا و هوائی خنک در دامنه کوه اشکر<sup>۴</sup> و ساورز<sup>۵</sup> که بیشتر اوقات  
بر از برف است رحل اقا است بینداخت و به این وسیله نظمی کامل در ایلات پشتکوه داده شد  
و در ماه صفر این سال بزرگان و اعیان فارس از فحاشی و بدزبانی جناب میرزا محمد قوام الدوله  
وزیر فارس و اهالی حرفت و بازار شیراز از سوء سلوک گماشتگان جناب معزی الیه رنجیده خاطر  
بودند، شورش عام نموده، گردخانه و منزل قوام الدوله را گرفته، کار به تیر و تفنگ کشید تا  
آنکه عقلای شهری از قبیل جناب حاجی شیخ یحیی امام جمعه و جناب حاجی شیخ محمد حسین  
شیخ الاسلام و جناب میرزا حسن علی خان نصیر الملک حاضر گشته غوغای مردم را فرو نشانیدند  
و جناب قوام الدوله مایه این فساد را میرزا علی خان بیگلریگی شیراز دانسته به عرض امنای  
دولت رسانیده او را مقصر دولتی قلم داد و در این فتنه حاجی رضای قاسی بهیچ وجه مداخلتی  
نداشت، لیکن مشیر الملک میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در این وقت در طهران توقف داشت  
و کینه دیرینه از میرزا علی خان بیگلریگی و حاجی رضای قاسی در دل داشت، عواقب این غوغا  
و فتنه را به اقبیح وجهی به عرض امنای دولت رسانیده، حکم قتل این دو نفر از مصدر جلال

۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۵.

۲. برابر با ۲۰ ژوئن ۱۸۶۵.

۳. همان (دزفول) است.

۴. (طسوج همان تسی است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۵. (کوه اشکر کوه گیلویه، کوه بزرگی است میانه قریه طسوج ناحیه چرام و قریه پیچاب ناحیه باوی کوه گیلویه).

فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۶. ساورز: (میانه طسوج ناحیه چرام کوه گیلویه و دیلگان ناحیه بویراحمد کوه گیلویه است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

در عهده نواب اشرف والا حسام السلطنه صادر گردید و میرزا محمد قوام الدوله فراهانی از وزارت فارس معزول گردید و حضرت اسعد والا، شاهنشاهزاده اعظم، ظل السلطان برای انجام کار عروسی از شیراز به جانب دارالخلافه طهران نهضت فرمود و حکمرانی مملکت فارس به نواب اشرف والا حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا برقرار گردید.

و روز چهاردهم ربیع دوم سال ۱۲۸۲، نواب اشرف والا حسام السلطنه و میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک از طهران به جانب فارس حرکت نمود و بعد از ورود به اصفهان اعلام نامه به نواب اشرف والا احتشام الدوله که علاوه بر برادرزادگی نسبت دامادی داشت مرقوم فرمود که حسب الامر امنای دولت جاوید عدت بر ایالت کوه گیلویه و بهبهان برقرار هستید و کارهای ولایتی را به کارکنان خود وا گذاشته، محض ملاقات تا هر جا ممکن شود با عیال آمده باشید و نواب معظم الیه از کوه گیلویه به شیراز آمده، عیال خود را که صبیبه مرضیه حضرت حسام السلطنه بود در شیراز گذاشته در بلوک مشهد ام‌النبی خدمت نواب حسام السلطنه رسید و چون حاجی رضای قاسی دامن خود را از لوث فتنه قوام الدوله پاک می‌دانست با اطمینان خاطر در دامنه تخت جمشید به استقبال رسیده، از حضرت والا کمال تفقد و ملاطفت را دیده با خاطری شاد از تخت جمشید بالا رفت، چون وارد سرای پرده شاهزاده گردید، او را گرفته، به طناب خبه نموده، جنازه او را دو شب و روزی از تخت بیاویختند و اموال ظاهری و اثاث البیت او را به مأموریت محمد قاسم خان بیضائی به غارت بردند و نواب والا روز نوزدهم این ماه وارد شیراز گردید و بعد از تفتیش از حال میرزا علی خان بیگلریگی معلوم نمود که به مرضی مبتلا گشته که قابل علاج نیست اگرچه چند روزی در بستر ناتوانی بماند و نواب معظم الیه از کشتن او گذشته، به حال خود وا گذاشت و حضرت معظم الیه وزارت فارس را به میرزا ابوالحسن مشیرالملک وا گذاشت [و] او را مطلق العنان فرمود و ایالت سبعه و لارستان را به شاهزاده مهدی قلی میرزا پسر عم خود عنایت نمود و ضابطی کازرون را به شاهزاده سلیمان میرزا برادرزاده خود بداد و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را به شاهزاده اسدالله میرزا نایب‌الایاله خواهرزاده خود ارزانی داشت و ایالت نواحی کوه گیلویه، کما فی السابق بر نواب اشرف والا احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا برقرار بماند و نواب احتشام الدوله در ماه رجب این سال [۱۲۸۲]: از راه کازرون و ممسنی وارد بهبهان گردید و چون از قدیم در بلده بهبهان آب جاری نبود و در خارج دروازه صبوی بهبهان سه حوض آب انبار بزرگ ساخته بودند که آنها را از آب مزرعه جداول حومه بهبهان پر کرده و جماعت سقا، با مشک به خانه‌ها می‌بردند و چون فصل تابستان و پائیز که وقت احتیاج زراعت به آب است می‌رسید، رعایای جداول مانع از آمدن آب در آب انبارها می‌شدند و در سالی سه چهار ماه، اهالی بهبهان به آب تلخ و شور چاه خانه‌ها گذران داشتند و چون در سنه گذشته، نواب والا، احتشام الدوله این ماجری را دانست در فکر آمدن آب مستمری برای بلده بهبهان افتادند و بعد از ملاحظه پستی و بلندی زمین از رودخانه کردستان دو فرسخ تا بلده بهبهان، معلوم گردید که ممکن است قنات و جدولی حفر کرده، آب رودخانه

۱. برابر ۶ سپتامبر ۱۸۶۵.

۲. حقایق الاخبار، ص ۳۰۸: (نواب والا روز هجدهم جمادی‌الاولی سال مذکور وارد شیراز شد).



کردستان که در گوارائی سیمین دجله و فرات است، در آن قنات و جدول انداخته از دروازه قیلی وارد شهر گشته، تمام شهر بهبهان را سیراب کرده، از دروازه شمالی بیرون رفته، اراضی دیم کاری را فاریابی نمایند و در این سنه [۱۲۸۴]: نواب اشرف والا، حسام السلطنه، در خدمت انبای دولت تکرار این مطلب را نموده، اتمام عمل را در عهده نواب والا، احتشام الدوله قرار دادند و چون در بهبهان مقنی و آلات حفر قنات نبود، نواب معظم الیه زمان عبور از کازرون، سه نفر مقنی را انتخاب فرموده به بهبهان آوردند و نواب والا حسام السلطنه، حاجی محمد کاظم شاعر آشفته شیرازی مشهور به کدخدا را که سالها به کلانتری شهر مشهد مقدس برقرار بود و اطلاعی کامل در اجرای قنات داشت، مأمور به توقف در بهبهان فرمود و حاجی محمد کاظم یا دوازده نفر مقنی ماهر کاردان کازرونی در ماه شعبان این سال وارد بهبهان گشته، مشغول حفر قنات و جدول گردید و در مدت سه سال بیشتر به انجام رسانیده آب را از دروازه قیلی بلده بهبهان وارد نموده، از دروازه شمالی بیرون نمود و نام این قنات را قنات ناصری گفتند و چون در سال ۱۲۸۶ نواب والا احتشام الدوله از کوه گیلویه به دارالخلافه طهران برفت، کارگزاران امور دیوانی بهبهان، آب این قنات را از دم کت ضمیمه قنات مزرعه قنوت نموده، مبلغی بر مال و منال این مزرعه افزودند و تمام جدول قنات ناصری را عاقل و باطل نموده، بلده بهبهان را کمافی السابق در سه چهار ماه تابستان محتاج به آب شور و تلخ نموده‌اند. و عید نوروز سنه ۱۲۸۶ بارس نیل خیسریت دلیل در شب سیم ماه ذی‌قعدة اتفاق افتاد و اعلیحضرت قوی شوکت، شاهنشاه جهان‌پناه خلدالله ملکه، جشن نوروزی و مراسم سلام خاص و عام را گذرانیده، درباره هریک از چاکران خاصه، عنایتی مخصوص مبذول فرمودند و در اواخر ماه ذی‌قعدة این سال، موکب همایون به عزیمت سفر مازندران از طهران نهضت نمودند و روز عید اضحی را در شهر ساری مازندران نزول اجلال فرمودند و روز سیزدهم این ماه تشریف‌فرمای بلده اشرف مازندران گشته باغ شاه‌عباسی را منزلگاه نمودند و بعد از دو روز به تماشای صفی‌آباد که حضرت شاه‌صفی صفوی در بالای کوه بلندی ساخته است و مشرف بر مواضع است تشریف‌فرما شدند و روز شانزدهم ذی‌حجه این سال در کنار عباس‌آباد چهار فرسخی شهر اشرف نزول فرمودند و عباس‌آباد، نام دریاچه‌ای است که حضرت شاه‌عباس جنت مکان سدی محکم از سنگ و ساروج در جلوی دره فراخی بسته که آبهای زمستانه در پشت این سد محکم انبار گشته به سوراخهای متعدد هر یکی بر زبر دیگری متدرجاً در اوقات زراعت، چند قریه را آب دهد و روز بیست‌ویکم این ماه، موکب اعلی تشریف‌فرمای فرح‌آباد شده، در کنار دریای مازندران نزول اجلال فرمود و روز دیگر در کشتیهای کوچک نشسته به تماشای سفاین دولت روس که برای پذیرائی موکب اعلی حاضر بودند، تشریف‌فرما شدند و روز بیست‌وچهارم از فرح‌آباد نهضت فرموده روز بیست‌وششم شهر بارفروش مازندران را محل نزول اجلال نمودند و روز بیست‌وهشتم شهر آمل را.

و روز غره ماه محرم سال ۱۲۸۳ وارد سوله<sup>۲</sup> ده گشته، عزیمت عود به طهران را فرموده،

۱. برابر ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۶.

۲. برابر ۱۶ مه ۱۸۶۶.

۳. واقع در ۲۷ میلی شمال غربی آمل.

روز بیست و سیم این ماه، وارد ییلاق شمران شدند و روز دهم جمادی دوم این سال در دارالخلافة نزول اجلال فرمودند و در این سنه ایالت و حکومت‌های نواحی فارس کمافی السابق باقی بماند و در طلیمه صبح روز دوم ماه شعبان این سال، در بلده بهبهان تا چهار فرسخ در اطراف تگرگی بارید که دانه‌های بزرگ آن از نارنج بزرگتر بود و در زمستان این سنه نرخ غله و ماکولات در شیراز و نواحی آن گران گشته، اهل بازار شیراز و عوام الناس شکایت‌مند گشته، اراسل و ایتمام و زنان یاوه‌گورا با خود موافق داشته، در میدان و درب عمارت دیوانی جمع گشته از خدمت نواب والا حسام‌السلطنه، استدعای ارزانی و فراوانی نان و ماکولات را نمودند، نواب معظم‌الیه، قدغن فرمود که آنچه غله دیوانی در انبار آماده باشد، چندین خروار برای جیره و علیق سرباز و سوار دولتی ذخیره کرده، سابقی را به نیمه قیمت عادلانه وقت به جماعت خباز قسمت نمودند و چون چهل پنجاه روز گذشت و اندکی تسعیرات ترقی نمود، باز مردم شهری شورش نموده، ازدحام کرده، غوغائی از گرسنگی نمودند، در این روز مردم را آرام کرده متفرق شدند، بعد از دوسه روز دیگر بر ازدحام و شورش افزوده، درب عمارت دیوانی، بنای هرزه‌گوئی را گذاشتند، نواب والا برای عوام کالانعام پیغام فرستاد که من در مملکت فارس ملکی ندارم که غله در انبار کنم، آنچه غله دیوانی بود به خبازها داده، معاش چند مدتی را گذرانیدید و بحول الله تعالی آنچه اشتر و استر بارگیر از خود دارم و آنچه بتوانم از راه دور و نزدیک کرایه نمایم و از اطراف و جوانب غله را خریده، بی‌وجه کرایه به شما خواهم رسانید و امروز مردم را به این نحو ساکت فرمود و روز دیگر چندین سر استر و شتر و الاغ فراهم آورده بعضی را روانه گرمسیرات و بعضی را بجانب اصفهان برای تحصیل غله روانه فرمود و چون سه چهار روزی گذشت باز مردم شهری ازدحام نموده، درب عمارت دیوانی ازدحام نموده به فریاد بلند می‌گفتند به حکومت حسام‌السلطنه که باعث گرانی نان شده است، راضی نیستیم، باید از این شهر برود و شخص محترمی که در خدمت نواب معظم‌الیه بود، عرض نمود تمام این فتنه از میرزا علی‌خان بیگلریگی است و نواب والا، اعتنائی به سخن او نکرده، چند نفر از مردم غوغائی را طلبیده، فرمودند، برای آسایش شما بارگیر به اطراف فرستاده [ام] این دو سه روزه غله فراوان می‌شود و به این فرمایش مردم را متفرق فرمود و چون قدری غله از اطراف وارد شیراز گردید [و] به جماعت خباز بی‌وجه کرایه، دادند و روز دیگر باز ازدحام مردم برپا گشته، به آواز بلند می‌گفتند نه غله و نه نان می‌خواهیم و نه حکومت حسام‌السلطنه باز آن شخص محترم عرض نمود: مکرر عرض کرده‌ام که مایه این فتنه، میرزا علی‌خان بیگلریگی و سایر سلسله و اولاد حاجی قوام‌الملک است یکی از دو کار باید بفرمائید یا آنکه توپ را از چهار پاره پر کرده به جانب این مردم خالی کنند یا آنکه میرزا علی‌خان بیگلریگی را احضار فرموده، اسکات آنها را در عهده او قرار دهید، نواب والا فرمودند: این مردم نادان مطالبه نان را از من دارند، دور از مروت است که به چهار پاره آنها را هلاک کنم و بیگلریگی با آنکه مریض بستری است، باید بیاید و بیگلریگی با حالت مرض و ناتوانی حاضر گردید و بعد از شنیدن فرمایشات از عمارت دیوانی درآمد و مبلغی وجه نقد از کیسه خود به مردمان فقیر قسمت نمود و تعهد کرد که هر روزه به قدر احتیاج نان را به اهالی شهر برسانم و روز دیگر در چندین

مواضع دکه نان پزی مهیا نمود و نان را ارزان و فراوان نمود و چون غله و ماکولاتی که نواب حسام السلطنه از جوانب خواسته بود، به قیمت ارزان به اهالی شهر شیراز قسمت فرموده، سال قحط را به ارزانی بسر رسانیدند و در اوائل سال آینده سیرزاعلی خان بیگلریگی، در عین عنفوان جوانی زندگانی را بدرود نمود.

و عید نوروز سنه توشقان ثیل خیریت دلیل شب پنجشنبه چهاردهم ماه ذی قعدة واقع گردید و روز پانزدهم ماه ذی حجه آن سال [۱۲۸۳]: موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه به عزم زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس، از طهران نهضت فرمود.

و روز نهم و دهم و یازدهم ماه محرم سال ۱۲۸۴ در بلده دامغان برای تعزیه داری بر اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم رحل اقامت انداختند، پس از دامغان حرکت فرموده، روز چهاردهم ماه صفر این سال موکب سعود وارد شهر مشهد مقدس گردید و در وقت مرور از صحن عمارات رضویه، محض احترام امام همام و حرمت سید انام و حفظ شعار اسلام، جیقه مکمل به الماس که خاصه سلطنت کبری است از تارک مبارک برداشته به رسم پیشکش تقدیم آستانه رضویه علی صاحبها الف ثنا و تحیه فرمود و روز هیجدهم ماه ربیع اول این سال، آستان عرش نشان رضویه را وداع نموده، به عزم طهران از راه قوچان و بجنورد از شهر مشهد نهضت فرمود و روز پانزدهم جمادی دویم این سال: [۱۲۸۴]، شهر طهران به مقدم مبارک خسرو آفاق متبرک گردید.

و چنانکه در وقایع سال ۱۲۷۲ لوی ثیل نگاشته گردید، حکومت بندرعباس و شمیل و میناب، از جانب اولیای دولت قاهره ایران، دامت شوکتها، به جناب صیدسعیدخان، امام مسقط مرجوع گردید که در سالی مبلغ شانزده هزار تومان به رسم سال و منال دیوانی، انفاذ دارالخلافه نماید یا به حکومت مملکت فارس رساند و چندین سال بر این منوال گذشت و نوبت امامت مسقط به صیدسالم پسر صیدسوینی پسر صیدسعیدخان رسید، و کلای صیدسالم به اضعاف مضاعف از مالیات مقرر، از رعایای آن نواحی بازیافت می نمودند و چون امنای دولت جاویدعدت بر این معامله مطلع شدند، نواب اشرف والا، حسام السلطنه را از شیراز مأمور فرموده که: بندرعباس و نواحی آن را از وکلای امام مسقط گرفته، تصاحب نماید و اگر از درممانعت درآمده که مدتی از زمان اجاره باقی مانده است و تا این زمان نگذرد، بندرعباس و نواحی آن را واگذار نخواهم نمود، در جواب آنها بگوئید به موجب فراردادی که با مرحوم صیدسعیدخان امام سابق مسقط گذاشته شده است که حاکم بندرعباس اولاً در تحت اطاعت فرمانفرمای مملکت فارس بوده، از اوامر و نواهی او تخلف نکند، ثانیاً که در اخذ مالیات جور و اجحاف را روا ندارد و حاکم بندرعباس در این چند ساله، جور و تعدی را درباره رعایا، از حد گذرانیده و اعتنائی به حکومت فارس نداشته، عریضه نفرستاد [ه] و اظهار بندگی ننموده است و اگر از در مذازعت درآیند به قهر و غلبه، بندر و نواحی آنرا از تصرف وکلای صیدسالم گرفته، به شخص امینی بسپارند و نواب اشرف والا، حسام السلطنه در اواخر ماه رمضان این سال [۱۲۸۴]: به قصد تصاحب بندرعباس، از شیراز حرکت فرموده، از راه سروستان و بلوک فسا، وارد بلده داراب گشته، توقف نمود و نواب مهدی قلی میرزا، والی لارستان را، احضار فرموده،

فتح بندرعباس را از او بخواست و نواب مهدی قلی میرزا، عود به لار نمود و جماعتی از کدخدایان و بزرگان لارستان و سبعه را حاضر کرده، با آنها قرار داد که جماعتی از شماها به عنوان شکایت از من، وارد بندرعباس گشته، در منازل مختلفه، منزل نمائید و جماعتی دیگر بتدریجاً از عقب آنها به عنوان استمالت از جانب من داخل بندر شوید و مرا خبر کنید و بعد از ورود آن جماعت در بندرعباس، نواب مهدی قلی میرزا با دو نفر سوار چون به نواحی بندرعباس رسیدند به مستحفظین طرق و شوارع می گفت: جلودار قافله هستم، به تعجیل می روم که بار تجارتنی را در بندر آماده داشته تا زمان رسیدن شترهای قافله، معطلی نداشته باشم و با این تدبیر از قراولخانه ها گذشته، وارد بندرعباس گردید و جماعتی که پیش از او، در بندرعباس، در انتظار نشسته بودند، بعد از اطلاع با او موافقت نموده، بی سؤال و جواب وارد عمارت ولندیزی که نشیمنگاه حکومتی است، داخل شد و گماشتگان امام مسقط طوعاً او کردها، در اطاعت درآمده، تمکین نمودند و بعد از دوسه روز از توقف نواب اشرف والا در داراب چندین عریضه از کلانتر و کدخدایان ایل بهارلو و اینالو رسید که اظهار شکایت و نارضا مندی از میرزا علی محمدخان قوام الملک کرده، استدعا نموده بودند که امینی از جانب نواب اشرف والا تا ایزدخواست چند فرسخی شهر داراب که قشلاق باست روانه فرموده، تا اجحاف و تعدی قوام الملک را مسجل داشته، تمامی کدخدایان، شرفیاب حضور مبارک شویم و نواب معظم الیه، حاجی میرزا احمد شیرازی، ایشک آقاسی باشی را روانه فرمود و چون به منازل آنها رسید و آنها را مطمئن نمود که با او به داراب آمده، قرار کار خود را با قوام الملک بگذارند و چون مشیرالملک که وزیر و پیشکار فارس بود و با قوام الملک کدورت دائمی داشت و دانست که اگر جماعت بهارلو به داراب بیایند، لامحاله، نواب والا، آنها را طوعاً او کردها به قوام الملک خواهد سپرد، پس به تعجیل تمام، آدمی روانه ایزدخواست نمود که اگر کدخدایان بهارلو به داراب بیایند، آنها را گرفته به قوام الملک خواهند سپرد و جماعت بهارلو، بعد از رسیدن گماشته مشیرالملک، آمدن خود را از امروز به فردا انداختند و نواب والا بعد از اطلاع بر واقعه فرمود: ایل بهارلو را که سر از اطاعت پیچیده اند، در عقب خود نمی گذارم و تا آنها را قلع و قمع نکنم به بندرعباس نمی روم، قوام الملک تعهد نمود که آنها را یا استمالت می کنم یا دفع و رفع می نمایم و چون از نواب مهدی قلی میرزا، خبر رسید که بندرعباس در تصرف من درآمد، نواب والا حسام السلطنه، از داراب حرکت فرموده، از فرگ و طارم سبعه گذشته، روز سیم ذی قعدة این سال وارد بندرعباس گردید و عمال و گماشتگان صیدسالم امام مسقط را که در بندر بودند، خواسته، اظهار التفات درباره آنها فرمود که مقصود ما، استرداد بندر و نواحی آن از امام مسقط نیست و تا زمانی که از اجاره باقی است در تصرف امام مسقط خواهد بود، نهایت آنکه باید جور و تعدی را از رعایای بندر و نواحی آن موقوف داشته، حاکمی که پسندیده ما باشد، تعیین کنند و بهمین مضمون نوشته ای به صیدسالم و بالیوز دولت بهیه انگلیس که حامی و جانبدار امام مسقط بود فرستادند و مدتی گذشت و جوابی نرسید.

و عید نوروز سنه لوی ثیل خیریت دلیل در روز بیست و پنجم ماه ذی قعدة، اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه، مقرر فرمودند که برای اجرای احکام دولتی، هر هفته از